

بنام خداوند بخشنده مهربان

هفته اول مهرپیش ۲ (گروه سنی ۶ سال) :

واحد کار: آشنایی با مهد کودک و هم کلاسی ها

علوم ریاضی : مفاهیم دورتر - دورترین - نزدیک تر - نزدیک ترین

علوم تجربی : حواس پنجگانه

هدف : آموزش حواس پنجگانه کاربرگ آموزش حواس پنجگانه کمک می کند تا تفکر انتقادی در کودک شما تقویت شود (مطلب بهبود تفکر انتقادی ببینید) و در کنارش یاد می گیرد هر کدام از حواس برای چه منظوری استفاده می شود. کودکان پیش دبستانی کنجکاو هستند، هر صدا، بو، طعم، دید و تماسی کمک می کند تا کودکان چیزهای جدیدی را کشف کنند. در واقع آموزش حواس پنج گانه به کودکان پیش دبستانی توجه آنها را به دنیای اطرافشان آگاهانه تر کرده و بهتر همه چیز تجربه می کنند.

علوم دینی : نام دین ما چیست ؟ اسلام

علوم قرآنی : اسم کتاب اسمانی ما قرآن است

حفظ سوره توحید

حدیث : حسود (الحسود لا یسود = حسود هرگز نیاسود)

علوم تربیتی : قبل از ورود به مکانی بسته بایستی در بزنیم

اطلاعات عمومی : ایران ----- تهران ----- ریال

عربستان ----- ریاض ----- ریال

جغرافیا : مهد کودک ما در محله است .

تاریخ :مادها اولین کسانی بودند که به ایران حکومت کردند دیاکو اولین پادشاه انان بود

مناسبت های ایرانی و اسلامی : هفته دفاع مقدس و آغاز سال تحصیلی

زبان آموزی : مهر - کلاس - نیمکت - خانم مدیر - خانم معاون - خانم مربی - همکلاسی - دوست - تخته کلاسی (وایت برد یا سیاه) - دستشویی - حیاط - انباری - تاب - سرسره - بو - بویایی - چشایی - مزه - لمس - لامیه -

کاردستی : برش شکل زبان روی مقوا و یا شومیز و چسباندن مزه های تلخ - شور- شیرین و ترش در قسمتهایی از زبان که مربوط به آن مزه است

نقاشی : شماره (۱)

سرود : حواس پنجگانه

من گل ها را می بینم	حس بینایی دارم	من گل ها را می بویم
حس بویایی دارم		

می شنوم صدا را	پس شنوایی دارم	می چشم مزه ها را
حس چشایی دارم		

با دست می کنم لمس	نرمی، گرمی، سردی را	حس لامسه دارم
شما چطور بچه ها؟		

داستان : دختری که دوست نداره به مهد کودک برود :

یکی بود یکی نبود ، زیر گنبد کبود غیر از خدای خوب و مهربون یه دختر کوچولو ی دوست داشتنی بود که اسمش مریم بود

مریم جون ۶ ساله شده بود و باید به مهد کودک میرفت اما اون دوست نداشت از مامانش جدا بشه

میگفت : ((من دلم برای مامانم تنگ میشه من خودم شعر بلام و مهد نمیرم.))

مامانش میگفت : ((توی مهد که فقط شعر یاد نمیدن - بازی میکنی - دوست پیدا میکنی - خانم مربی برات قصه میگه - کلی بهت خوش میگذره))

مریم جون گفت : ((اگه دنبال من نیای چی؟ اگه من اونجا تنها بمونم وهمه برن خونه هاشون چی؟ هان؟ اون وقت چکار کنم ؟))

مامان گفت : ((اخه مگه میشه من که اینقدر تو رو دوست دارم و عاشقتم فراموش کنم پیام دنبالت ؟))

مریم : ((آگه من ترسیدم چکار کنم ؟))

مامان : ((از چی بترسی عزیزم ؟))

مریم : ((دستشویی رو بلد نباشم نتونم برم دستشویی و خودم رو خیس کنم و بچه ها به من بخندن چی؟))

مامان : ((خانم مربی همه مهد رو به شما نشون میده و میگه هر وقت بخواین دستشویی برید باید چکار کنید و خانم پرستار کمک تون میکنه اگه کمک بخواین - حالا شما یکی دو روز برو اگه بد بود دیگه نرو))

بعد مامان قصه مهد خودش رو برای مریم تعریف کرد و گفت مثل مریم نگران بوده که از مامانش جدا بشه اما حالا که یادش میاد نگرانی اش بی مورد بوده خودش خنده اش میگیره مریم هم قول داد به شرطی که مامان زود بره دنبالش اونم بره مهد مریم تو مهد.... ثبت نام کرد و الان داره به اون مهد میره و وقتی مامانش میاد میگه چرا زود اومدی دنبال من میخوام بیشتر اینجا بمونم و مهد رو خیلی دوست داره . تازه شبها هم زود میخوابه که صبح زود و سر حال بیدار شه و بره مهد کودک قصه ما به سر رسید کلاغه به خونش نرسید .

مشاهیر : محمد بلخی ملقب به مولوی شاعر قرن ۷ هجری در شهر بلخ افغانستان به دنیا امد اما ایرانی الاصل بود با پدرش به دیدار عطار نیشابوری رفت . و ککسی که بیشتر از همه روی او تاثیر داشت شمس تبریزی بود که دیوان شمس را به خاطر الهامات شیخ تبریزی نوشت که نام او را دیوان شمس گذاشت

زبان انگلیسی : Hello -how are you ? I am fine thank you and you ?

هفته دوم مهرماه (گروه سنی ۶ سال) :

واحدکار : سلام

علوم ریاضی : بالا تر - بالاترین - پایین تر - پایین ترین

علوم تجربی : اب رنگ و مزه و بو و شکل ندارد و روان است

علوم دینی : پیامبرم محمد در اسمانها احمد عبدالله پدر اوست امنه مادر اوست دایه او حلیمه

با اخلاق کریمه خدیجه همسر اوست فاطمه دختر اوست صل علی محمد صلوات بر محمد

علوم قرانی : قران ۱۱۴ سوره و ۳۰ جزء و ۱۲۰ حزب دارد

حفظ سوره کوثر و دعای فرج (۱)

به نام خداوند بخشنده و مهربان - یک روزی روزگاری - آدم های خیلی بد - رسول را اذیت کردن - گفتن که ای محمد - بی پسر و بی یاور- تویی تنها و ابتر- خدا جوابشون داد - این آیه را نشان داد - هر کس که گفته ابتر - خودش شده بی یاور - ما به تو هدیه دادیم - زهرا رو بخشیده ایم - جایزه ی تو باشه - زهرا که بهترین

حدیث : سلام (السلام قبل الکلام = قبل از هر صحبتی سلام میکنیم)

علوم تربیتی : هنگام ورود به هر مکانی باید سلام کنیم - به وسایل گرما زا مثل اتو - بخاری و لامپ روشن - کبریت و گاز خوراک پزی دست نمیزنیم .

اطلاعات عمومی : کویت ----- کویت ----- دینار

امریکا ----- واشنگتن ----- دلار

شماره تلفن آتش نشانی ۱۲۵ -

اهداف : ۱- آشنایی با پدیده حرارت و آتش ۲- عوامل ایجا حریق ۳- ایمنی در مقابل آتش و حرارت ۴- آشنایی با فواید آتش (پخت و پز - تولید گرما و روشنایی - توجه به حمام - ناوایی - کوره اهنگری) - چگونگی پیدایش آتش در زندگی انسان - کوه آتشفشان - آموزش رنگهای گرم (قروز- زرد- نارنجی - قهوه ای) - آشنایی با وسایل گرم کننده مثل بخاری (گازسوز - نفت سوز - برقی) و در زمانهای قدیم کرسی

جغرافیا : محله مهد کودک در منطقه شهرداری است .

تاریخ : ایران دارای تمدن ۲۵۰۰ ساله است

مناسبت های ایرانی و اسلامی : روز آتش نشان

زبان آموزی : آتش نشان - آژیر - آتش - ترس - فریاد - آسیب - صدمه - نردبان - کمک - امداد - امبولانس - شلنگ آب - کپسول آتش نشانی -

کاردستی : ساخت کپسول آتش نشانی با بطری آب معدنی

نقاشی : شماره (۲)

سرود : آژیر آژیر آژیر کشون

اتیش نشون مهربون

باز اومده تو خیابون

باید نباشی نگرون

قهرمان است همیشه

دشمن با اتیش است

داستان : بزغاله خجالتی

یکی بود یکی نبود زیر گنبد کبود غیر از خدای خوب و مهربون یه گله بز بود . توی یه گله بز یه بزغاله خجالتی بود که خیلی اروم و سر به زیر بود . وقتی همه بزغاله ها بازی و سر و صدا راه می انداختند اون فقط یه گوشه می ایستاد و نگاه میکرد . وقتی گله بزغاله ها به برکه اب می رسیدند بزغاله های شاد و شیطون برای خوردن لب می دویدند سمت برکه و حسابی اب میخوردند و اب بازی میکردند . اما بزغاله

خجاتی اینقدر صبر میکرد تا همه بزغاله ها از کنار برکه برن بعد خودش تنهایی بره
اب بخوره . بعضی وقت ها از بس دیر میکرد که گله به سمت دهکده به راه می
افتاد و اون دیگه وقت اب خوردن رو از دست میداد . اینجوری اوتن خودش رو
اذیت میکرد .

چوپون مهربون بارها و بارها به بزغاله خجالتی گفته بود که باید رفتارش رو عوض
کنه . اما بزغاله خجالتی هیچ جوابی نمی داد و بازم همونجوری خجالتی رفتار میکرد
. یه روز صبح وقتی گله میخواست برای چرا به دشت و صحرا بره ، بزغاله خجالتی
موقع رفتن زمین خورد و یه کم پاش درد گرفت . به همین خاطر نتونست مثل هر
روز خودش رو به گله برسونه . اون توی خونه جا موند اما خجالت میکشید که صدا
بزنه من جا موندم صبر کنید تا منم برسم . وقتی به نزدیک در رسید دید که همه
رفتند و تنها توی خونه مونده . اینجوری مجبور بود تا شب تنها و گرسنه بمونه .

چوپون گله در طول راه متوجه شد که بزغاله خجالتی با اونا نیومده . به خاطر همین
سگ گله رئ فرستاد تا به خونه برگرده و اونو با خودش بیاره . اما اول در گوش سگ
یه چیزایی گفت و بعد اونو راهی خونه کرد .

سگ گله به خونه برگشت و یه گوشه خوابید . بزغاله خجالتی دل تو دلش نبود . با
خودش فکر کرد مگه سگ گله به خاطر اون برنگشته ؟ پس چرا گرفته خوابیده ؟
دلش میخواست با اون حرف بزنه اما خجالت میکشید . یه کم دور و بر اون راه رفت
و منتظر موند اما سگ اهمیتی نمی داد . بالاخره صبرش سر اومد و رفت جلو و به
سگ گفت ببخشید من امروز جا موندم میشه منو ببرید به گله برسونی؟ سگ
خندید و گفت البته که میشه اما من تند تند میرم میتونی بهم برسی ؟چوپون
مهربون چشم به جاده دوخته بود و منتظر اونا بود که یه دفعه دید بزغاله خجالتی
داره می دوه و میاد و سگ گله هم با کمی فاصله پشت سرش میاد . مثل اینکه با
هم دوست شده بودن . اونا با هم حرف میزدن و میخندیدن .

چوپون گله لبخندی زد و گفت امیدوارم بزغاله خجالتی همین طوری ادامه بده تا یه
بزغاله شاد و شنگول بشه.

مشاهیر: بانو توران میرهادی

بنیانگذار شورای کتاب کودک و کانون پرورش فکری و کانون اصلاح و تربیت
بانو توران از پدری ایرانی و مادری المانی متولد شد - به ۵ زبان دنیا مسلط بود و
همواره برای کودکان ایران تلاش کرد - او شاگرد پیاژه روانشناس بود و تحصیلات
خود را در سوربون فرانسه به اتمام رساند و پس از بازگشت به ایران مدرسه فرهاد را
تاسیس کرد . بانو در ۲۸ آبان ۱۳۹۵ چشم فرو بست و به دیار باقی شتافت .

زبان انگلیسی : الفبای انگلیسی با شعر

هفته سوم مهر ماه (گروه سنی ۶ سال) :

واحد کار: پست و پستی

علوم ریاضی : داغ تر - سرد تر

علوم تجربی : لمس اشیاء گرم و سرد و نام بردن آنها (گرم : چای- شیر داغ - سرد
:بستنی - شیرموز)

علوم دینی : مسلمانان دو دسته اند : شیعه و سنی

علوم قرآنی : سوره شفاعت حمد نام دارد

حفظ سوره ناس و ترجمه آن

بسم الله الرحمن الرحيم؛

بگو که ای خدایا	پناه من تو هستی	تویی که راه خود را	به
روی من نیستی			

پروردگار انسان	ای خدای مهربان	پناه می آرم به تو	از حمله
های شیطان			

حدیث : (قره عینی فی الصلاه = نماز نور چشم من است)

علوم تربیتی : به بزرگترها احترام میزاریم

اطلاعات عمومی : افغانستان ----- کابل ----- افغانی

فرانسه ----- پاریس ----- یورو

جغرافیا : مهدکودک ما در شهر است .

تاریخ : قاجاریان نام یکی از سلسه های پادشاهی ایران بوده است عمارت کلاه
فرهنگی در رشت از آثار آنها بوده است .

مناسبت های ایرانی و اسلامی : هفته جهانی کودک و روز جهانی پست

زبان آموزی : پست - تمبر - پستیچی - صندوق پست - نامه - کارت پستال -
تبریک - مبارک - جشن - کودک - جهانی -

کاردستی : رسم نقاشی برای دوستان خود و گذاردن آن درون پاکت و ارسال آن به
صندوق پست به ادرش دوستاشون

نقاشی : شماره (۳)

سرود : پستیچی

پستیچی چه مهربونه ادرس ها رو میدونه میاد در خونه ها میرسونه نامه
ها

واسم نامه میاره با خود شادی میاره نامه از یار قدیمی از یه دوست
صمیمی

نامه داره هزاردونه کار میکنه تو پستخونه نامه ها رو برمبداره ای مییره یا میاره
نامه رسون مهربون مثل کبوترمیمونه

داستان : باغچه مادر بزرگ

یکی بود یکی نبود.غیر ا زخدای مهربون یه مادر بزرگ دوست داشتنی تئی یه شهر بزرگ زندگی میکرد .مادر بزرگ یه باغچه قشنگ داشت که پراز گل های رنگارنگ بود.از همه گل ها زیباتر گل رز بود.البته اون به خاطر زیباییش مغرور شده بود و با بقیه گل ها بدرفتاری می کرد.یک روز دو تا دختر کوچولو و شیطون که نوه های مادر بزرگ بودند به سمت باغچه آمدند.یکی از آن ها دستش را به سمت گل رز برد تا آن را بچیند، اما خارهای گل در دستش فرو رفت.دستش را کشید و با عصبانیت گفت:

اون گل به درد نمی خوره!آخه پر از خاره.مادر بزرگ نوه ها را صدا زد آن ها رفتند.اما گل رز شروع به گریه کرد.بقیه گل ها با تعجب به او نگاه کردند.گل رز گفت:فکر می کردم خیلی قشگم اما من پر از خارم!بنفشه با مهربانی گفت:تو نباید به زیباییت مغرور می شدی.الان هم ناراحت نباش چون خداوند برای هر کاری حکمتی دارد.فایده این خارها این است که از زیبایی تو مراقبت می کنند و گرنه الان چیده شده و پریز شده بودی!گل رز که پی به اشتباهاتش برده بود با شنیدن این حرف خوشحال شد و فهمید که نباید خودش رو با دیگران مقایسه کنه هر مخلوقی در دنیا یک خوبی هایی داره سپس گل رز قصه ما خندید و با خنده او بقیه گلها هم خندیدند و باغچه پر شد از خنده گل ها...

امیدواریم این قصه کوتاه برای کودکان را بخوانید و به آن ها یاد دهید داشته های خودشان را با دیگران هرگز مقایسه نکنند.

مشاهیر : ویکتور هوگو

در ابتدای قرن ۱۹ در فرانسه به دنیا آمد - پدرش درجه دار ارتش و ژنرال بود - در نوجوانی شعر میگفت - و به خاطر علاقه ای که به ادبیات داشت وارد عالم ادبیات شد . و روزنامه ((محافظ ادبی)) تاسیس کرد . در ۲۰سالگی اولین کتاب شعر خود را چاپ کرد . معروف ترین اثر او بینوایان نام دارد .

زبان انگلیسی : اعداد از یک تا ده

هفته چهارم مهرماه (گروه سنی ۶ سال):

واحد کار: کودک آزاری

علوم ریاضی : مفاهیم زیاد تر - زیاد ترین - کمتر - کمترین

علوم تجربی : ویژگی جانوران : رشد میکنند - حرکت میکنند - غذا میخورند - تولید مثل میکنند

علوم دینی : کعبه توسط ابراهیم خلیل الله در سرزمین مکه بنا شد

علوم قرآنی : قلب قرآن یاسین نام دارد

حفظ سوره حمد با ترجمه

به نام خداوند بخشنده و مهربان - سپاس برای خداست - خدایی که بی همتاست -
بخشنده و مهربان - خالق هر دو جهان -

ما او را می پرستیم - از او یاری می گیریم - به ما عنایت نما - ما را هدایت فرما -
راهی که راه خوبهاست -

نه بد راه گمراهان-ما بنده ی او هستیم - وقتی تو غم اسیریم - نشون بده راه راست
نه راه زشت شیطان

حدیث : والدین (بالوالدین احسانا = به پدر و مادر خود نیکی کنید)

علوم تربیتی : مراقب کوچکتر ها هستیم و به بزرگترها احترام میزاریم

اطلاعات عمومی : ترکیه ----- آنکارا ----- لیر

کانادا ----- آتاوا ----- دلار

جغرافیا : شهر ما در استان است .

تاریخ : زندیان یکی از سلسله های پادشاهی در ایران بودند . از آثار باستانی زمان
زندیان بازار وکیل در کرمان است

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : مراقبت - خواهر کوچکتر - برادر کوچکتر - بزرگتر -

کاردستی : با استفاده از خمیر یا گل سفال میتونند حیوانات مختلف را بسازند مثل
مار - حلزون - موش

نقاشی : شماره (۴)

سرود : رفتگر

من آقای رفتگرم زباله ها رو میبرم هر شب میام در خونه
ها سراغ اون زباله ها

که ریخته توی کیسه ها کیسه ها رو بر میدارم داخل ماشین
میزارم اگه زباله جمع نشه

باعث بیماری میشه یادت باشه شعار ما شهر ما خانه
ما شهر ما خانه ما داستان : خانم کاکلی و جوجه هاش

یکی بود یکی نبود توی جنگل کنار یک رود خانه درخت بزرگی قرار داشت که خانم
کاکلی و جوجه هایش در آنجا زندگی می کردند هر چه زمان گذشت جوجه ها
بزرگتر می شدند و به غذای بیشتری نیاز داشتند برای همین خانم کاکلی و آقای
کاکلی با هم به دنبال غذا رفتند.

جوجه ها تنها مانده بودند یک دفعه یک پروانه قشنگ پر زد و روی شاخه ای
نشست جوجه ها که پروانه ندیده بودند از ترس سر هایشان را زیر پرهایشان کردند
« مثلاً پنهان شدند. »

پروانه گفت : چرا می ترسید ؟ به من می گن پروانه، معمولاً پرنده ها از دیدن من
خوشحال می شوند چون من غذای آنها هستم .جوجه ها که گرسنه بودند تلاش
کردند پروانه را بگیرند و بخورند ولی پروانه بالاتر پرید.

آنها به پروانه گفتند: چقدر تو زیبا هستی و چه قشنگ می پری، پروانه گفت:
خداوند این بالهای زیبا را به من داده بعد هم پر زد بالاتر چون می ترسید پرنده ها
بخورنش.

جوجه ها داشتند درباره پروانه حرف می زدند که درخت تکان خورد فوری ترسیدند
و سر هایشان را لای پر هم پنهان کردند.

یک حیوان بزرگ با پنجه های قوی به درخت چسبیده بود با گوشهای پهن و بدن
پشمالو خیلیم با نمک و مهربون به نظر می رسید.

به جوجه ها گفت : نترسید شما که غذای من نیستید. جوجه ها گفتند : ما را چه

جوری دیدی ما که قایم شدیم . او گفت: ولی فقط شما سرتان را پنهان کردید

بدنتان بیرون بود جوجه های قشنگ اسم من کوآلا است من نوعی خرس درختی
هستم و در همسایگی شما با خانواده ام کنار کلبه زندگی میکنم.

جوجه ها گفتند : خوش به حالت می تونی همه جا بروی. کوآلا گفت : ولی من و

همه حیوانات که بال نداریم دوست داریم مثل شما پرنده باشیم و در آسمان آبی و

زیبای خداوند پرواز کنیم خدا نعمت بزرگ پرواز کردن را به شما داده صبر کنید بزرگتر
شوید، عجله نکنید.

یک مرتبه کوآلا دید پرنده شکاری به سوی جوجه ها می آید فریاد زد : خطرا! کوآلا

خود را روی لانه ی جوجه ها انداخت و با پنجه های خود به بال های پرنده شکاری
می زد.

پروانه خود را به خانم کاکلی رساند و گفت : مرا نخورید جوجه هایتان در خطر

هستند زود بیائید. خانم کاکلی و کوآلا با کمک هم به هر زحمتی که بود پرنده ی

شکاری را دور کردند. کوآلا کمی زخمی شده بود ولی خوشحال بود که توانسته

جوجه های همسایه را نجات بدهد.

خانم کاکلی از پروانه و کوآلا تشکر کرد و بعد از آن داستان شجاعت کوآلا در جنگل

پیچید و همه او را کوآ لای قهرمان می نامیدند.

این قصه کوتاه برای کودکان به سر رسید پرنده ی شکاری به مقصود نرسید بالا رفتم

دوغ بود پائین آمدم ماست بود قصه ی ما راست بود.

مشاهیر : توماس ادیسون

در اواسط قرن ۱۹ میلادی در امریکا به دنیا آمد . در کودکی در مدرسه زیاد موفق نبود و اخراج شد و مادرش تعلیم او را آغاز کرد و او بسیار کنجکاو بود و هر روز به مطالعه و تحقیق پیرامون خود می پرداخت و توانست برق را اختراع کند .

زبان انگلیسی : آموزش رنگها (سبز - سفید - قرمز - ابی - نارنجی - سیاه)

هفته اول آبان ماه (گروه سنی ۶ سال) :

واحد کار: نظافت و بهداشت عمومی

علوم ریاضی : مفاهیم پهن تر - پهن ترین - باریک تر - باریک ترین

علوم تجربی : مشاهده میکروب با میکروسکوپ

علوم دینی : لقب پیامبر ما محمد امین و امین الله است

علوم قرآنی : کوتاهترین ایه مدهامتان (یک کلمه) است و بلندترین ایه ۲۸۲ سوره بقره است که بیش از سی جمله دارد .

حفظ سوره فلق با ترجمه

به نام خدا	بگو پناه میبرم	از شر خلق بدخواه	به رب
پروردگار	پروردگار صبحگاه		
از شر تاریکی ها		که میگیره همه جا	می ترسه هرکسی
که	پا بزاره به اون جا		
از شر جادوگرا		که می دمند در گره	تا که کنند مردم
را	آواره و بیچاره		
یا از شر هر حسود		وقتی شده کینه توز	تا که بگیره
خوشی	از مردمان پیروز		

حدیث : النظافت من الایمان (پاکیزگی نشانه ایمان است)

تمیزی و نظافت کار همیشه ماست تن و لباس و خانه
تمیز باشه چه زیباست

علوم تربیتی : ما همیشه از وسایل شخصی خودمان استفاده میکنیم که عبارتند از :
شانه - مسواک - حوله - لیوان

اطلاعات عمومی : آذربایجان باکو منات

اسپانیا مادرید یورو

جغرافیا : شهر ما در استان است .

تاریخ : هخامنشیان از پادشاهان ایران بودند و کوروش و داریوش نام دو تن از آنها
بود و تخت جمشید و سنگ نوشته های از ان دوران به جا مانده است

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : مسواک - میکروب- فلوراید - لثه - دندان - زبان - لیوان - پارچ -

کاردستی : درست کردن لیوان با کاغذ و تا (اوریگامی)

نقاشی : شماره (۵)

سرود : بهداشت

صبح که از خواب پا میشم	مثل یه غنچه وا میشم	یه کمی ورزش
میکنم	تو باغچه نرمش میکنم	شروع میکنم نظافت گوش
کن بین چه راحت	حوله رو بر میدارم	روی دوشم میزارم
صابون که از اون گوشه	عشوه به من میفروشه	میکنه من رو
صدا	زودتر به نزدم بیا	اب دستشویی تمیزه
میریزه	ریزه ریزه	وظیفه اش چه چیزه
پاکیزه		کند مرا

مسواک خمیری بررورش با یک لیوان اب نوش شویم دهان و
دندان بگم چه جور رفیقان

اینجوری

اینجوری اینجوری اینجوری

اینجوری اینجوری

شونه که روی میزه دندونه هاش تمیزه شونه زنم به
موهام بگم چه طور رفیقان

اینجوری اینجوری اینجوری اینجوری
اینجوری اینجوری

شیر و چایی بنوشم لباس هام رو بیوشم روم به
کودکستان میان ان گلستان

داستان : سارا به مدرسه میرود

داستان سارا به مدرسه می رود.

اواخر فصل تابستان بود. مرتب سارا به مادرش می گفت: مادر جان پس کی به مدرسه می رویم؟ مادر می گفت: دختر گلم عجله نکن بگذار چند روز دیگر بگذرد؛ آن وقت به مدرسه می روی سارا چند روزی آرام می گرفت؛ ولی دوباره همین سوال را از مادر پرسید. مادر که متوجه علاقه بسیار زیاد دخترش به مدرسه شد تصمیم گرفت خاطره اولین روزی را که خود به مدرسه رفته بود برای دخترش تعریف کند. برای همین وقتی موضوع را به سارا کوچولو گفت: سارا خیلی خوشحال شد وزود کنار مادر نشست واز مادر خواست هرچه زودتر خاطره را برایش تعریف کند.

مادر که چشمش را برای یک لحظه بست آهی کشید و گفت: یادش بخیر آن شبی که فرداش به مدرسه می رفتم از خوشحالی خواب به چشمم نمی رفت؛ مرتب از مادرم سوال می کردم پس کی صبح می شود که من به مدرسه برم. بلاخره هر جوری بود شب را در کنار مادر خوابیدم صبح زود از خواب بیدار شدم آنقدر خوشحال بودم که نمی دانستم چه کار کنم مادر که قبل از من بیدار شده بود. صبحانه را آماده کرده بود من هم با سرعت صبحانه خوردم. لباس هایم را پوشیدم کیف تازه ام را برداشتم. وبا مادر به طرف مدرسه رفتیم وقتی وارد حیاط مدرسه شدیم. مرتب از مادر درمورد همه چیز سوال می کردم. مادر برام توضیح می داد. دختر گلم اینجا حیاط مدرسه است ببین چقدر زیباست. از این به بعد تو با دوستان در این جا بازی می کنی در همین بگو مگو بودیم که خود را جلو در کلاس دیدیم

یک خانم زیبا با لباسهای روشن انگار منتظر من بود با روی بسیار باز به من خوش آمد گفت و یک شکلات به من داد.

-دختر گلم خیلی خوش آمدی از مامان جونت خداحافظی کن تا تو را به دوستات معرفی کنم. من هم از مامانم خداحافظی کردم و در حالی که خانم معلم دستم را گرفته بود؛ وارد کلاس شدیم. ولی چه کلاسی! آنقدر کلاس را زیبا کرده بودند. که نگو ونپرس. بادکنک های زیبا، اسباب بازیهای جالب، عروسک، ماشین، تلویزیون، سی دی و رادیو ضبط برای چند لحظه فکر کردم شاید اشتباهی اومده باشیم آخر بیشتر کلاس به یک مجلس جشن تولد شباهت داشت. خانم معلم در گوشم گفت: -دختر گلم اسمت چیه من هم خیلی یواش گفتم: شیوا خانم معلم رو به شاگردان کرد وگفت بچه های گل نگاه کنید، یک دوست برای ما اومده. بچه ها گفتند: کیه کیه خوش آمده.

در حالی که دست من در دست خانم معلم بود گفت: خودش با صدای بلند اسمشو به شما میگه.

-شیوا محمدی

خانم معلم گفت برای شیوا که دوست تازه ماست یک کف بلند بزنید. بچه ها یک کف بلند زدند. هر کدام از بچه ها می گفت: بیا کنار من بشین وقتی به بچه ها نگاه کردم. فاطمه همسایه خودمان را شناختم فوری رفتم و کنار او نشستم. بچه های دیگر هم یکی یکی آمدند و خانم معلم با همه مثل من رفتار می کرد وقتی همه آمدند خانم معلم گفت: به نام خدای مهربان بچه های گل سلام حالتون خوبه همگی خیلی خوش آمدید. اینجا کلاس ماست. اسم من شهلا ابراهیمی است من را فقط خانم معلم صدا کنید.

-بچه های گل دوست دارید با هم یک بازی انجام دهیم. همه با صدای بلند گفتیم: بله

-هرکدام از شما همدیگر را بگیرید با هم دیگر قطار بازی می کنیم. صف گرفتیم خانم معلم جلوتر از همه ایستاده بود. و همه او را گرفتیم خانم معلم بلند گفت: بچه ها می دانید قطار وقتی راه می ره چه می گه؟ همه گفتیم:

-هوهو چی چی

با همین صدا راه افتادیم به طرف حیاط مدرسه. رفتیم و رفتیم تا جلو دستشویها رفتیم خانم گفت قطار ایست.

-بچه های گل اینجا دستشویی است. هر وقت کار دستشویی داشتید. باید این جا بیاید و این جا را کثیف نکنید و آب را نیز از آبخوری بخورید..بعد هوهوچی چی کنان به طرف اتاق دفتر رفتیم. در آنجا دو خانم خیلی مهربان بودند. خانم معلم گفت: بچه ها می دانید اینها کی هستند .

-خانم مدیر

-آفرین به شما

خانم مدیر د رحالی که لبخند به لب داشتند آمدند وگفتند: بچه ها سلام من خانم مدیر هستم اگر کاری با من داشتید من اکثرا" در اتاق دفتر هستم. در این حال یک خانم مهربان دیگر آمد. و سلام کرد. وگفت: بچه ها من هم خانم ناظم هستم. اگر در داخل حیاط مدرسه برای شما مشکلی پیش آمد بیاید پیش من. بعد از آنجا خداحافظی کردیم و به نمازخانه و آبدار خانه رفتیم در آبدار خانه آقای خدمتگذار بود.او گفت :بچه ها من کلاس ها را نظافت می کنم شم در این کار من را کمک میکنید. همه گفتیم : بله بعد ا به کتابخانه و فروشگاه هم رفتیم. در فروشگاه بسکویت، کیک،ساندیسوچیزهای دیگری هم بود. همه با ما مهربان بودند. آن روز ما بازی کردیم.نقاشی کشیدیم. و با مدرسه وبچه ها آشنا شدیم. در آخر وقت مادر به دنبالم آمد و بعد از خداحافظی به خانه رفتیم و از این که همه با ما در مدرسه اینقدر مهربان بودند خیلی خوشحال بودم. خدا خدا می کردم. که زود روز بعد بیاد و من دوباره به مدرسه برم . در همین موقع سارا گفت: خوش به حالت مادر فکر می کنی مدرسه ما هم مثل مدرسه شما باشه مادر دستی به سر و روی سارا کشید وگفت: آره عزیزم شاید هم بهتر !

سارا در حالی که به مادر و مدرسه اش فکر می کرد؛ مرتب دعا می کرد. خدایا زودتر مدرسه ها باز بشن. تا من بتوانم به مدرسه برم.

مشاهیر : سعدی

ابو محمد مصلح بن عبدالله ملقب به سعدی در قرن ۷ هجری زندگی میکرد او شاعر و نویسنده ایرانی بود یک کتاب بوستان و گلستان دو اثر او بودند که یکی به نظم (شهر) و یکی به نثر می باشد . ارامگاه او در شهر شیراز استان فارس است .

زبان انگلیسی : دختر - پسر - اقا - خانم - بچه -

هفته دوم ابان ماه (گروه ۶ سال) :

واحدکار : پاییز و میوه های پاییزی

علوم ریاضی : سبک تر - سبک ترین - سنگین تر - سنگین ترین

علوم تجربی : جانداران به سه بخش : حیوانات - گیاهان - انسان ها تقسیم میشوند

علوم دینی : لقب حضرت ابراهیم خلیل الله یعنی دوست خدا است

علوم قرانی : عروس قران الرحمن نام دارد

حفظ سوره نصر و ترجمه

به نام خدا خدای خوب و دانا گفت به پیامبرما برو به شهر مکه
بگیرش از دشمنان بی اونکه جنگی بشه مردم شدن مسلمون به دین خوب
اسلام آوردن اونها ایمان کرد از خدا تشکر پیامبر خوب ما
این شد یه درس خوبی برای ما ادمها که بعد از هر پیروزی واجبه شکر خدا

حدیث : (ان النصر مع الحق = همانا پیروزی با حق است)

علوم تربیتی : از میوه های پاییزی استفاده میکنیم چون سرشار از ویتامین ث هستند و ما را در مقابل سرماخوردگی ایمن میکنند

اطلاعات عمومی : هندوستان ----- دهلی نو ----- روم

ایتالیا ----- روم ----- یورو

جغرافیا : از آثار باستانی استان ما میشه را نام برد

تاریخ : ساسانیان نیز از پادشاهان ایران بودند و عمارت مفخم و کاخ ساسانی قصر شیرین از آثار آنهاست

مناسبت های ایرانی و اسلامی : روز دانش آموز

زبان آموزی : پاییز - کوچ - پرند - لونه - هوا - سردی - لباس پاییزی - برگ های پاییزی - قهوه ای - نارنجی - خش خش برگ - قار قار کلاغ - کاپشن - کلاه - چتر - باران

کاردستی : درست کردن درخت پاییزی

نقاشی : شماره (۶)

سرود : صد دانه یاقوت دسته به دسته با نظم و ترتیب ، یکجا نشسته

هردانه ای هست ،خوشرنگ و رخشان قلب سفیدی در سینه آن

یاقوت ها را پیچیده با هم در پوششی نرم پروردگارم

هم ترش و شیرین هم ابدار است سرخ است وزیبا نامش انار است

داستان : خانم پاییزه

یکی بود و یکی نبود غیر از خدای خوب و مهربان یه لک لک خانم بود که اسمش پاییز بود ، یه روز این خانم لک لک سه تا تخم گذاشت ، یه روز که روی تخم ها خوابیده بود که سردشون نشه دیدی صدای تیک تیک میاد از روی تخم ها بلند شد دید یکی از تخم ها دارن باز میشن یهو یه جوجه کوچولوی ناز از تو تخم بیرون اومد اسمش رو خانم پاییزه گذاشت ((مهر)) بعد یکی دیگه داره از تخم

بیرون میاد از توی اون هم یه جوجه قشنگ و ناز بیرون اومد که اسمش رو گذاشتن ((آبان)) و بعد اخری جوجه که از تخم بیرون اومد اسمش رو گذاشت ((آذر)).

خانم پاییزه به سه تا جوجه خوشگل به خوبی با هم زندگی میکردند که یه دفعه هوا خیلی سرد شد و کم کم صدای پای نه نه سرما میومد ، خانم پاییزه با سه تا جوجه هاش رفتن تا باز دوباره با فصل پاییز به اینجا برگردند ما هم برای خانم پاییزه و یه تا جوجه خوشگلش ، مهر ، آبان ، آذر ارزو های قشنگ قشنگ میکنیم قصه ما به سر رسید کلاغه به خونه اش نرسید .

مشاهیر : آقای مصطفی رحماندوست شاعر و نویسنده کودکان که شعر صد دانه یاقوت هم از ایشان است که تو این هفته یاد گرفتیم

زبان انگلیسی : رنگها (زرد- صورتی - بنفش - قهوه ای - طلایی- نقره ای - خاکستری)

هفته سوم آبان ماه (گروه ۶ سال):

واحد کار: مشاغل (پلیس - پزشک - رفتگر- باغبون - دکتر)

علوم ریاضی : مفاهیم ا تا ۵ اعداد

علوم تجربی : حیوانات شامل: دوزیستان - پرندگان - خزندگان - پستانداران - ماهی ها هستند

علوم دینی : لقب حضرت موسی کلیم الله یعنی هم کلام و هم صحبت خدا است .

علوم قرآنی : کوچکترین سوره کوثر است

حفظ سوره عصر و ترجمه

به نام خداوند مبخشنده و مهربان - به عصر قسم خورد خدا - تو این سوره ، بچه ها - می کنه آدم زیان - اگه نباشه ایمان -

کارهای خوب که باشه - خدا هم راضی می شه - توکل کن بر خدا - صبور باشید تو
کارها - همیشه و هر کجا - باشید یه یاد خدا

حدیث : (ان النصر مع الصبر = همانا پیروزی با صبر است)

علوم تربیتی : خیابان و پیاده رو را نباید کثیف کرد ، پوست میوه و سایر چیزها را
نباید توی خیابان و کوچه بریزیم

(سطل های زباله مخصوص که در خیابانها قرار دارد)

اطلاعات عمومی : آلمان ----- بن ----- یورو

ترکمنستان ----- عشق آباد ----- منات

جغرافیا : مهدکودک ما در شهر است .

تاریخ : اشکانیان که اولین پادشاه آنها ارشک نام داشت

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : پلیس - سوت پلیس - مقررات راهنمایی و رانندگی - لبای پلیس -
کلاس - چراغ راهنمایی و رانندگی (سبز ، قرمز ، زرد) ، خط کشی ، عبور از خیابان ،
کمک خواستن از پلیس ، چراغ ، عبور عابر پیاده ، سواره رو پیاده رو .

کاردستی : درست کردن چراغ راهنمایی با شومیز و کاغذ رنگی

نقاشی : شماره (۷)

سرود : ایام هفته

هفت تا مداد رنگی من توی جعبه دارم مثل رنگین کمان رنگاشو میشمارم

هفتا پرنده با هم تو لونه ای نشستند مثل روزهای هفته هر یک به رنگی هستند

شنبه به رنگ پاییز همیشه زرد رنگ است یکشنبه رنگ سبزه مثل چمن قشنگه

دوشنبه نارنجیه رنگ قشنگ خورشید سه شنبه ها بنفشه گل بنفشه خندید

چهارشنبه ابی رنگ است به رنگ اب دریا پنجشنبه رنگ نیلی چون آسمان شبها

جمعه به رنگ قرمز مثل گلهای زیبا شادی کنید بخندید بازی کنید بچه ها

داستان : داستان چراغ راهنما

یک شب سر خیابانی یک چراغ راهنما نصب کردند اما چراغ راهنما ناراحت بود

ستاره ای نزدیک او شد و گفت

چرا ناراحتی ؟ چیزی شده ؟ چراغ راهنما گفت : چرا از من نپرسیدند ؟ تا چشم

دوست داری یا ؟ تا ستاره با

خنده گفت: من مطمئن هستم روزی از ۳ چشم بودند خوشحال باشی .

یک روز صبح که ماشینها تند تند می رفتند مردم اصلا نمی توانستند رد بشوند چراغ

راهنما فکری کرد او فکر کرد الان باید چراغش را زرد کند ماشینها فهمیدند الان

باید ایست کنند بعد هم قرمز شد ماشینها کامل ایستادند و مردم با راحتی از خیابان

رد شدند بعد از مدتی چراغ راهنما دید چقدر ماشین ایستاده دوباره چراغش را زرد

کرد و بعد سبز شد و مردم در پیاده رو ماندند و ماشینها رفتند . شب شد . چراغ

راهنما خیلی

خوشحال بود ستاره به او گفت : چرا خوشحالی ؟ غم نداری ؟ چراغ راهنما گفت : چون

با سه چشمم به مردم کمک کردم.

مشاهیر : ابن سینا

ابوعلی حسین بن عبدالله بن حسن بن علی بن سینا، مشهور به ابوعلی سینا، ابن

سینا و پور سینا، همه چیزدان، پزشک، ریاضی‌دان، منجم، فیزیک‌دان، شیمی‌دان،

روان‌شناس، جغرافی‌دان، زمین‌شناس، شاعر، منطق دان و فیلسوف ایرانی و از

مشهورترین و تاثیرگذارترین فیلسوفان و دانشمندان ایران زمین است که به ویژه به

دلیل آثارش در زمینه فلسفه ارسطویی و پزشکی اهمیت دارد. وی نویسنده کتاب

شفا یک دانشنامه علمی و فلسفی جامع است و القانون فی الطب یکی از

معروفترین آثار تاریخ پزشکی است. وی ۴۵۰ کتاب در زمینه‌های گوناگون

نوشته است که شمار زیادی از آن‌ها در مورد پزشکی و فلسفه است. جرج سارتن در کتاب تاریخ علم وی را یکی از بزرگترین اندیشمندان و دانشمندان پزشکی می‌داند. همچنین وی او را مشهورترین دانشمند دیار ایران می‌داند که یکی از معروف‌ترین‌ها در همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها و نژادها است. هم چنین وی در زمره فیلسوفان بزرگ جهان قرار دارد.

زبان انگلیسی : اعداد از ۱۱-۲۰

هفته چهارم ابان ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: وسایل ارتباط جمعی (رادیو - تلویزیون - روزنامه -تلفن- کتاب)

علوم ریاضی : مفاهیم اعداد از ۵ تا ۱۰

علوم تجربی : پستانداران بچه به دنیا می آورند و به بچه خود شیر می دهند مثل : گاو- گوسفند - شتر - انسان

علوم دینی : لقب حضرت عیسی یدالله یعنی دست خدا است

علوم قرآنی : بزرگترین سوره بقره است

حفظ سوره قدر با ترجمه: به نام خدا

ازل شده شب قدر قران کتاب کامل از شب قدر چه داند انسان خام و غافل

در قدر منزلت هست بالاتر از هزار ماه از اسمان می آیند فرشته ها و ارواح

به دستور خداوند خدای خوب و رحمان تعیین شود سرنوشت برای جن و انسان

این شب باشد تا صبحگاه سلام و خیر و رحمت میبارد از اسمان شادابی و سلامت

حدیث : (الصلاه عمود الدین = نماز ستون دین است)

نماز چه دلنشین اسن نماز ستون دین است قشنگترین کار ما تو
زندگی همین است

علوم تربیتی : هنگام تماشای تلویزیون از ان فاصله میگیریم و صدای ان را کم
میکنیم تا مزاحم دیگران نباشد در ضمن فقط روزی نیم ساعت حق استفاده از ان را
داریم

اطلاعات عمومی : هلند ----- امستردام ----- یورو

انگلیس ----- لندن ----- پوند

جغرافیا : شهر ما در استان است

تاریخ : عباسیان یکی دیگر از پادشاهان ایران بودند

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : پستانداران - بچه زا - زنده زا - مهره داران - رادیو - تلویزیون -
جراید - روزنامه - کتاب - کتابخانه -

کاردستی : درست کردن تلویزیون با شومیز و نقاشی کشیدن روی تصویر تلویزیون

نقاشی : شماره (۸)

سرود : اصول دین

ای بچه جون یه بازی بازی خونه سازی پنج تا ستون محکم
باید بسازیم با هم

اول ستون توحید تابیده مثل خورشید عدل دومین ستونه
برای ساخت خونه

بازی نداره قوت سوم بزار نبوت چهارمی امامت
به خونه داده قامت

پنجم معاد بنا کن زود دستاتو بالا کن با شادی و با خنده
بگو شدم برنده

پنج تا ستون همین بود اینا اصول
دین بود

داستان : مورچه ماشینی

سه تا مورچه با هم دوست بودن و هر روز برای تهیه غذا با هم بیرون می رفتند. اونا هر روز زحمت زیادی می کشیدن تا غذاهای سنگین رو به سمت خونه حمل کنن. یه روز مورچه ها یه خوراکی پیدا کردن که خیلی خوشمزه بود ولی خیلی خیلی هم سنگین بود و حملش برای اونا سخت بود. مورچه ها بعد از کلی تلاش تونستن خوراکی رو یه خورده جابجا کنن. بعد خسته شدن و هر کدوم یه گوشه روی زمین ولو شدن تا کمی استراحت کنن.
یه دفعه یکی از مورچه ها صدا زد و گفت:

راستی چرا ما ماشین نداریم؟ چرا آدمای سنگینشونو با ماشین حمل می کنن ولی ما همه چیزو باید روی دوشمون بگیریم؟ حرف این مورچه آنقدر عجیب بود که برای چند لحظه هر سه نفرشون ساکت شدن و توی فکر فرو رفتن بعد هر سه تا باهم گفتن باید ماشین بسازیم ولی چطوری؟ مورچه ها با چه وسیله ای می تونن ماشین بسازن؟

اونا تصمیم گرفتن اطرافو بگردن و هر وسیله ای که برای ساختن ماشین مناسبه با خودشون بیارن. هر مورچه به سمتی رفت و بعد از مدتی دوباره دور هم، کنار همون خوراکی جمع شدن. یکی از مورچه ها یه تخمه آفتابگردون پیدا کرده بود. که با کمک هم اونا از وسط شکستن تا برای ساختن کف ماشین ازش استفاده کنن. اون دوتا مورچه ی دیگه چیزهای گردی رو پیدا کرده بودن که می تونستن برای درست کردن چرخ ماشین ازش استفاده کنن.

مورچه ها با تلاش و پشتکار بعد از یه ساعت، ماشین قشنگی برای خودشون درست کردن و خوراکیشونو توی ماشین گذاشتن و به راه افتادن.

مورچه ها اون روز به جای اینکه خوراکی شونو روی دوششون بذارن، خودشون روی

خوارکی شون نشستن و حسابی کیف کردن. وقتی به خونه رسیدن مورچه های دیگه با تعجب، دوستاشون رو دیدن که با یه وسیله عجیب به خونه می یومدن. مورچه ها وقتی ماجرا رو فهمیدن برای چند دقیقه با اشتیاق دست زدن و اونا رو تشویق کردن.

ملکه مورچه ها اسم ماشین اونا رو ماشین مورچه ای گذاشت. حالا با کمک ماشین مورچه ای کار مورچه ها راحت تر شده و هر روز غذای زیادتری به خونه میارن. مشاهیر : حافظ شیرازی ملقب به لسان الغیب در قرن هشتم میزیست و شاعر غزل سراسر است و دیوان حافظ معروف است و

زبان انگلیسی : اعداد از ۱۰ تا ۱۰۰ به صورت ده تایی (۱۰- ۲۰- ۳۰ و.....)

هفته اول اذر ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: خانه و خانواده

علوم ریاضی : شمارش اعداد از ۰ تا ۲۰

علوم تجربی : پرندگان : تخم گذارند - دانه میخورند - به جای پوست پر دارند آشنا کردن کودکان با نحوه زیست،تغذیه،تولید مثل انواع پرندگان که معمولا در محیط زیست خودشان مشاهده می کنند یاد گرفتن نام پرندگان اهلی و وحشی و اجزای بدن آنها آشنا کردن کودکان با مفهوم مراقبت از پرندگان و کمک به تغذیه آنها آشنا کردن کودکان با مفهوم کوچ پرندگان در زمستان به مناطق گرمسیر و بازگشت آنها در بهار است در واحد کار پرندگان بچه ها را به باغ پرندگان و حیوان ها ببرید

در واحد کار پرندگان پر به کودک بدید تا لمس کنند و حواس پنجگانه که حس لامسه هست رو تجربه کنند بعد دستاشونو بشورند ، مستند زندگی پرندگان رو نشون بچه ها بدید خیلی دوست دارند یه کتابهایی هستند انواع پر پرندگان رو چسبونده داخلش اونم برای بچه ها جالبه درمورد فواید پرندگان هم باید بحث

بشود آنها یکی از اصلی ترین مواد غذایی بشیریت هستند، از پر آنها برای تهیه بالشت و... وجنبه تزئینی دارد، کود حیوانی آنها

توجه بچه ها به صدای پرندگان که هر پرنده ای صدای مخصوص به خود را دارد وحتی میتوان از سی دی هایی که صدای آنها را پخش میکنه به عنوان بازی استفاده کرد. از این جوجه پنبه ای به کلاس میاریم با یه تخم مرغ و مراحل جوجه شدن واینکه خانم مرغ بیست ویکروز رو تخمش میخوابه تا جوجه بشه رو توضیح میدیم

علوم دینی : لقب حضرت نوح شیخ الانبیاء است

علوم قرآنی : اسم هر جمله قران ایه است

حفظ سوره فیل

کی بود کی بود ابرهه - چیکار می کرد تو مکه - اون آدم خیلی بد - سویی مکه حمله کرد - یک لشکر فیل داشت -

یک سپاه عظیم داشت - می رفت به سویی مکه - تا که بکوبه کعبه - چی شد چی شد یکباره - بارون سنگ می باره -

یه عالمه ابابیل - اومد رو لشکر فیل - تو پاهاشون سنگ داره - با دشمنان جنگ داره - چی شد چی شد نتیجه -

دشمنان نابود شدن - خاکستر و دود شدن - سوره ی فیل نازل شد - قصه ی ما کامل شد.

حدیث : امام حسین (ع) (أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا = هرکس حسین را دوست دارد، خداوند دوستدار اوست.)

نام حسین رو لبها	یاد حسین تو دلها	خدای خوب
دوست دارد	دوستداران حسین را	

علوم تربیتی : هر خانه قانون خود را دارد و پدر و مادر باهم قوانین خانه را تعیین میکنند و گاهی با مشارکت بچه ها این کار را انجام میدهند .

اطلاعات عمومی : سوریه ----- دمشق ----- لیره

پاکستان ----- اسلام آباد ----- روپیه

بازی :

دست دسی صداش میاد صدای یه کلاغ میاد بچه ها صدای کلاغ در میارن

دست دسی صداش میاد صدای یه گنجشک میاد

و معرفی از پرندگان دیگر

جغرافیا : مرکز کشور ایران تهران است

تاریخ : سلجوقیان از دیگر پادشاهان ایران بودند و طغرل یکی از آنها بوده است

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : نام پرندگان مختلف مانند کبوتر ، گنجشک و.... نام اجزاء بدن

پرندگان مانند نوک ، پنجه ، پر ، بال و

کوچ کردن ، مهاجرت کردن - سر از تخم بیرون آوردن - دانه دادن - ظرف غذای

پرندگان - قفس پرنده - آواز پرندگان

صدای پرندگان مانند جیرجیر، بغ بغو کردن ، کوک کوک و....

کاردستی : ساخت پرنده از پرو قفس پرنده از چوب کبریت

نقاشی : شماره (۹)

سرود : پرندگان

کلاغ پر، گنجشک پر کی داره میزنه در؟ کفتره یا کلاغه؟

بلبله یا که زاغه

قمریه یا پرستو؟ اردکه ، غازه یا قو؟ کلاغ پر، گنجشک پر

مامانی رفت دم در

پر بزئید تالونه

پرنده های باغا

پرستوها ,کلاغا
بابام اومد به خونه

داستان : طوطی و حضرت سلیمان

مردی یک طوطی را که حرف می زد در قفس کرده بود و سر گذاری می نشست. اسم رهگذاران را می پرسید و به ازای پولی که به او می دادند طوطی را وادار می کرد اسم آنان را تکرار کند.

روزی حضرت سلیمان از آنجا می گذشت. حضرت سلیمان زبان حیوانات را می دانست. طوطی با زبان طوطیان به ایشان گفت: «مرا از این قفس آزاد کن.» حضرت به مرد پیشنهاد کرد که طوطی را آزاد کند و در قبال آن پول خوبی از ایشان دریافت کند. مرد که از زبان طوطی پول درمی آورد و منبع درآمدش بود، پیشنهاد حضرت را قبول نکرد.

حضرت سلیمان به طوطی گفت: «زندانی بودن تو به خاطر زبانت است.» طوطی فهمید و دیگر حرف نزد. مرد هر چه تلاش کرد فایده ای نداشت. بنابراین خسته شد و طوطی را آزاد کرد.

بسیار پیش می آید که ما انسانها اسیر داشته های خود هستیم.

مشاهیر : ابوالقاسم فردوسی از شاعران و حماسه سرای ایرانی بوده است که شاهنامه را در طی ۳۰ سال به شعر نوشته است در قرن چهارم شمسی بوده و مقبره او در توس مشهد میباشد .

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی

توانا بود هرکه دانا بود ز دانش دل پیر برنا بود

زبان انگلیسی : احساسات (شاد - ناراحت - عصبانی - گریه - خنده - سیر - گرسنه)

هفته دوم اذر ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: شهر و روستا

علوم ریاضی : شمارش اعداد از بیست تا صفر

علوم تجربی : خزندگان دست و پا ندارند و یا دست و پای آنها کوتاه است مثل مار و مارمولک و تمساح

علوم دینی : لقب حضرت ادم خلیفه الله است

علوم قرآنی : چند ایه باهم یه سوره میشوند .

حفظ سوره تین با ترجمه به نام خدا

خدای خوب و دانا در این سوره زیبا قسم خورده بینظیر به زیتون و به انجیر

قسم به طور سینا به مکه شهر خدا که افریده ما را به بهترین حالتها

باید که ما بکوشیم که ناسپاس نباشیم خداکه خوب و دانااست حاکم روز جزاست

حدیث : همسایه (أَلْجَارُ ثُمَّ الدَّارُ = اول همسایه بعد اهل خانه.)

رسیده وقت دعا بالا ببر دست ها را پیش از خودت دعا کن برای همسایه ها

علوم تربیتی : هر کسی در جایی زندگی میکند و لهجه همان شهر و روستا را دارد و ما به همه احترام میگذاریم و هرگز دیگران را به خاطر شهر و روستایشان مسخره نمیکنیم .

اطلاعات عمومی : ارمنستان ----- ایروان ----- درام

قطر دوحه ریال

جغرافیا : کره زمین توسط خط استوا به دو نیمکره شمالی و جنوبی تقسیم شده است

تاریخ : غزنویان نیز یکی دیگر از پادشاهان ایران بوده اند

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : شهر - روستا - روستایی - آبادی - دهکده - گلی - اهن - اجر -
سیمان - اب - برق - جاده - اسفالت - کشاورزی - دامداری -

کاردستی :

نقاشی : شماره (۱۰)

سرود : خزندگان (لاک پشت - حلزون - تمساح - مار)

لاک پشت ناز کوچک	می خنده اون شیطونک	اگه بری شکارش
قایم میشه تو لاکش		

حلزون

حلزون ریزه میزه	روشاخه ها می شینه	آروم آروم راه میره
گاهی تو لاکش میره		

تمساح

تمساح سبز گنده	با چشمای قلبه	می ترسم از هیکلش.
یه وقت نشی نزدیکش		

مار

مار اومد و مار اومد	صدای فش فش اومد	این مار خوش خط و خال
میلغزه روی پامچال		

می خنده روی زمین	میکنه جایی کمین	میپره روی شکار	میگسره اونو
یکبار			

داستان : تولد لاک پشتها

سارا خیلی خوشحال و هیجان زده بود. آن ها روزهای زیادی منتظر بودند تا بچه لاک پشت های کنار ساحل از تخم بیرون بیایند و بالاخره آن شب وقتش بود و پدر سارا قصد داشت او را برای دیدن بچه لاک پشت ها به ساحل ببرد. به خاطر همین سارا و پدرش آن شب خیلی زود از خواب بیدار شدند. هوا هنوز تاریک بود آن ها چراغ قوه شان را برداشتند و با احتیاط به سمت ساحل حرکت کردند. پدر از سارا قول گرفته بود که سارا کاری به بچه لاک پشت ها نداشته باشد و هیچ سر و صدایی نکند و تنها کاری را انجام بدهد که پدرش به او می گوید

سارا واقعاً هیچ تصویری درباره ی اتفاقات آن شب نداشت ولی برادر بزرگترش به او گفته بود که لاک پشت ها نزدیک ساحل با کمی فاصله از آب به دنیا می آیند

بعد از این که از تخم بیرون آمدند به سرعت به سمت دریا حرکت می کنند. همه ی این ها برای سارا بسیار هیجان انگیز بود

سارا و پدرش به آرامی پشت یک صخره قایم شدند و تنها یکی از چراغ قوه ها را روشن گذاشتند. سارا همه جا را به دنبال مادر لاک پشت ها گشت اما نه مادرشان را پیدا کرد و نه توانست اولین بچه ای را که از تخم بیرون می آید ببیند

بچه لاک پشت خیلی کوچک بود

بچه لاک پشت مثل همه ی بچه ها خیلی ناشیانه حرکت می کرد و اصلاً منتظر بقیه ی خواهر و برادرش هم نشد. او خودش به تنهایی به سمت دریا حرکت کرد. کم کم بیشتر بچه ها از تخم هایشان بیرون آمدند و همه به سمت آب حرکت کردند.. سارا و پدرش قایم شده بودند و اصلاً حرفی نمی زدند و فقط حرکت بچه لاک پشت ها را که به سمت دریا می رفتند تماشا می کردند

اما مدتی بعد اتفاق عجیبی افتاد که به نظر سارا بسیار وحشتناک بود. چند مرغ دریایی به سمت بچه لاک پشت ها حمله کردند و شروع به خوردن آن ها کردند. سارا این طرف و آن طرف را نگاه کرد تا ببیند آیا پدر لاک پشت ها می آید و آن ها را از دست این پرندگان نجات می دهد؟ اما او هرگز نیامد

سارا تمام این صحنه ها را با گریه تماشا می کرد و وقتی اولین گروه از لاک پشت ها صحیح و سالم به دریا رسیدند جیغ یواشی از سر خوشحالی زد

با این که پرنده ها تعداد کمی از لاک پشت ها را خوردند اما در پایان تعداد زیادی از آن ها به دریا رسیدند و سارا از این موضوع بسیار خوشحال بود

در راه برگشت به خانه پدر متوجه گریه ی سارا شده بود و به او گفت که لاک پشت ها به این شکل به دنیا می آیند. مادر لاک پشت ها تعداد زیادی تخم می گذارد و آن ها را زیر شن و ماسه پنهان می کند و خودش از آن جا دور می شود. وقتی بچه لاک پشت ها از تخم بیرون بیایند، باید تلاش کنند تا خودشان را به دریا برسانند. به همین دلیل با این که تعداد زیادی از آن ها متولد می شوند ولی تعداد زیادی بوسیله ی پرندگان خورده می شوند و بعضی از آن ها هم در دریا کشته می شوند. پدرش گفت فقط تعداد کمی از این لاک پشت ها موفق می شوند سال های زیادی زنده بمانند

سارا خیلی خوشحال بود که آن شب اطلاعات زیادی در مورد لاک پشت ها یاد گرفته و همین طور خوشحال بود از این بابت که یک خانواده دارد و والدین و برادر و خواهرش به او کمک می کنند و از همان روز اول که بدنیا آمده همه مواظبش بودند و از او خیلی خوب مراقبت کردند و می کنند

مشاهیر : حکیم عمر خیام

عمر خَیّام نیشابوری که خیامی و خیام نیشابوری و خیامی النّیسابوری هم نامیده شده است، همه چیزدان، فیلسوف، ریاضی دان، ستاره شناس و رباعی سرای ایرانی در دوره سلجوقی است. گرچه پایگاه علمی خیام برتر از جایگاه ادبی اوست و لقبش «حجة الحق» بوده است، ولی آوازه وی بیشتر با انگیزه نگارش رباعیاتش است که شهرت جهانی دارد. افزون بر آن که رباعیات خیام را به بیشتر زبان های زنده برگردان نموده اند، ادوارد فیتزجرالد رباعیات او را به زبان انگلیسی برگردانده است که مایه شهرت بیشتر وی در مغرب زمین شده است. یکی از برجسته ترین کارهای وی را می توان سر و سامان دادن و سرپرستی محاسبات گاه شماری ایران در زمان وزارت خواجه نظام الملک، که در دوره پادشاهی ملک شاه سلجوقی بود، دانست؛ محاسبات

منسوب به خیام در این زمینه، هنوز معتبر است و دقتی به مراتب بالاتر از تقویم میلادی دارد. وی در ریاضیات، نجوم، علوم ادبی، دینی و تاریخی استاد بود.

زبان انگلیسی : افعال (قدم زدن - دویدن - خوردن - خوابیدن -)

هفته سوم اذر ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: فروشگاه

علوم ریاضی : مفاهیم رو - زیر

علوم تجربی : دوزیستان (لاک پشت - قورباغه و...)

علوم دینی : از ابتدای خلقت انسان تا کنون ۱۲۴ هزار پیغمبر برای راهنمایی انسان ها آمده اند

علوم قرآنی : اولین سوره که بر پیامبر نازل شد علق نام دارد

حفظ سوره دعای فرج (۲) قسمت اول (الهی عظم البلاء و....)

حدیث دعای فرج الهی عظم البلاء

علوم تربیتی : هنگام رفتن به فروشگاه حتما از والدین خود جهت مقدار خرید مان اجازه میگیریم و در فروشگاه کنار آنها راه میرویم و بدون اجازه به چیزی دست نمیزنیم

اطلاعات عمومی : سوئیس برن فرانک

عراق ----- بغداد ----- دینار

جغرافیا : چهار جهت جغرافیای عبارتند از (شما - جنوب - شرق - غرب) و وسیله ای که جهت جغرافیایی را نشان میدهد قطب نما میگویند

تاریخ : صفویان از پادشاهان ایران بودند شاه اسماعیل یکی از این خاندان بود بازار اصفهان از بناهای این دوره بوده است

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : صندوق - قفسه - تخفیف - سبد خرید - کارت بانکی - پول نقد -

کاردستی : درست کردن لاک پشت با پوست گردو

نقاشی : شماره (۱۱)

سرود : لاک پشت

رفتم کنار دریا رو ساحل و ماسه ها یک لاک پشت دیدم رو

لاکش دست کشیدم

لاک پشته خیلی ترسید فوری تو لاکش خزید رفت زیر اون لاک تنگ

شد مثل یک تگه سنگ

داستان : لاک پشت

کنار یک دریاچه ی زیبا لاک پشت کوچولویی با مادرش زندگی می کرد

تابستان فرا رسیده بود. در یک روز گرم تابستان لاک پشت کوچولو که از لاکش خسته شده بود تصمیم گرفت لاکش را در آورده و به جالباسی آویزان کند. او از خودش پرسید این لاک به چه دردی می خورد؟

وقتی مادرش او را دید با ناراحتی علت را پرسید؟ لاک پشت کوچولو گفت : من از لاکم خسته شده ام . لاکم سنگین است و هوا هم خیلی گرم شده است

تا مادر آمد حرفی بزند لاک پشت بی لاک از خانه بیرون رفت و به نصیحت مادرش گوش نکرد که نکرد

لک لک مشغول ساختن لانه بر روی یک ساختمان بلند بود وقتی لاک پشت کوچولو را دید او را نشناخت . از او پرسید تو کی هستی؟

لاک پشت گفت: من لاک پشت کوچولو هستم چطور مرا نشناختی؟

ولی لک لک باور نکرد ولاک پشت به راهش ادامه داد. در راه کرم از دیدن او ترسید پرسید تو چه حیوانی هستی ؟ لاک پشت کوچولو گفت تو چطور مرا نشناختی ؟ و خود را معرفی کرد ولی کرم هم باور نکرد که نکرد

کرم گفت : لاک پشت کوچولو خیلی قشنگ بود و یک لاک سخت روی کمرش داشت. تو که این ها را نداری؟

لاک پشت وقتی دید کرم هم حرف های او را باور نمی کند رفت و رفت و رفت در راه به یک گرگ رسید خیلی ترسید تا می خواست به لاکش فرو رود دید لاک ندارد. یاد حرف های مادرش افتاد . اما خیلی دیر شده بود. گرگ می خواست او را بخورد

خارپشت که از دور همه چیز را دیده بود به کمک لاک پشت کوچولو آمد و به کمک خار هایش گرگ را فراری داد

لاک پشت با ترس ولرز به سمت خانه دوید در تمام راه به یاد لاک زیبا و حرف های مادرش بود وقتی به خانه رسید لاک را از چوب لباسی بر داشت و به تن کرد و تصمیم گرفت آن را هیچ وقت از خودش دور نکند

مشاهیر : یوری گاگارین اولین فضاورد روسی بود که به فضا رفت و در ۱۰۸ دقیقه یک دور کامل دور زمین زد

زبان انگلیسی : افعال (خواندن - نوشتن - آمدن - رفتن)

هفته چهارم اذر ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: شب یلدا

علوم ریاضی : حجم (دایره - کره)

علوم تجربی : ماهی ها (ابشش - پولک - تخم گذارند - به جای دست و پا باله دارند -)

علوم دینی : روز هایی که روزه حرام است عید فطر و عید قربان

علوم قرآنی : اولین سوره قران حمد یا فاتحه الكتاب نام دارد

حفظ سوره دعای فرج قسمت دوم

حدیث : دعای فرج قسمت دوم

علوم تربیتی : حتما به دیدن مادر بزرگها و پدر بزرگها میرویم

اطلاعات عمومی : یونان ----- آتن ----- یورو

مصر ----- قاهره ----- پوند

جغرافیا : سردترین جای زمین قطب شمال و قطب جنوب است و به کسانی که
انجا زندگی میکنند اسکیمو گویند

تاریخ : افشاریان از پادشاهان اییران بودند و نادر شاه یکی از خاندان انهاست
مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : شب چله - انار - هندوانه - فال حافظ - اجیل - تخمه -

کاردستی : درست کردن هندوانه با شومیز و کاغذ رنگی

نقاشی : شماره (۱۲)

سرود : شب یلدا

بلند ترین شب کدومه شبی که به یاد میمونه شب بزرگ و زیبا
شب قشنگ یلدا

در این شب سرد و قشنگ با میوه های رنگارنگ سیب و انار و هندونه مزه
اش به یاد میمونه

مادر بزرگ خوبم قصه میگه یه عالم قصه خوب و زیبا از
شب سرد یلدا

داستان : دیوار مهربانی

یکی بود یکی نبود زیر گنبد کبود توی این شهر شلوغ یه خونه‌ی خیلی بزرگی بود که چندتا اتاق داشت، توی یکی از این اتاقها پر از اسباب بازی بود، روبروی کمد اسباب بازیها یه تخت خواب چوبی بود که زیر این تخت خواب یک جفت کفش صورتی ناراحت و غمگین نشسته بود، خانم کفشه هرروز گریه می‌کرد و با خودش می‌گفت: "دیگه سارا منو دوست نداره، دیگه منو پاش نمیکنه از وقتی که مادر بزرگش یه جفت کفش قرمز براش خریده همش اونو پاش میکنه سارا دیگه منو "نمیخاد".

هر روز یکی از اسباب بازیها میومد و خانم کفشه رو دلداری میداد اما فایده نداشت خانم کفشه بازم گریه می‌کرد چون از مامان سارا که داشته با خانم همسایه صحبت میکرد، شنیده بوده که می‌گفته: " سارا عاشق کفشه، دوست داره کفشای جورواجور "پاش کنه خیلی زود از کفشای قبلیش خسته میشه و کفش جدید میخاد".

خانم کفشه خوب میدونست که دیگه سارا سراغش نیاد با ناراحتی میخوابید و با نا امیدی بیدار میشد. تا اینکه یک روز مادر بزرگ میاد داخل اتاق تا برای سارا قصه بگه وقتی مادر بزرگ میشینه روی تخت عصای مادر بزرگ که خیلی قدیمی بوده سر میخوره و میوفته کنار خانم کفشه، اولش خانم کفشه خیلی میترسه و جیغ میزنه اما اقا عصا با صدای کلفت می‌گه: "سلام ببخشید سر خوردم". خانم کفشه می‌گه: "سلام اقا عصا" آقا عصا می‌گه: "چرا گریه کردی؟" خانم کفشه با ناراحتی قصه زندگیشو تعریف میکنه، اقا عصا بعد از شنیدن حرفهای خانم کفشه میخنده و می‌گه: "اینکه ناراحتی نداره دختر جون، من یه دیواری توی این شهر میشناسم که تو میتونی بری اونجا اسمش دیوار مهربونیه من تا حالا چند بار با مادر بزرگ رفتم اونجا"، خانم کفشه می‌گه: "دیوار مهربونی دیگه چیه؟"، اقا عصا می‌گه: "یه دیواریه که اگر کسی چیزی داره که بهش نیاز نداره میبره اونجا آویزونش میکنه تا کسی که بهش نیاز داره بیاد و بردارو ببره"، خانم کفشه با تعجب پرسید: "یعنی کسی هست که به من احتیاج داشته باشه؟" اقا عصا گفت: "چرا نباشه هستن آدمایی که قدر چیزایی که دارنو میدونن و زود ازش دل نمیکنن تو برو اونجا مطمئن باش که یکی تو رو میبره و ازت مواظبت میکنه"، خانم کفشه تا صبح از خوشحالی خوابش نبرد، صبح که شد فوری خودشو به پارکی که قبلا با سارا رفته بود رسوند روبرو پارک دیوار مهربونی بود با هر سختی که بود خودشو به دیوار مهربونی آویزون کرد، خیلی نگذشته بود که یه نفر بدودو اومدو کفشارو برداشت خانم کفشه از خوشحالی جیغ زد و خندید.

مشاهیر : نیما یوشیج

علی اسفندیاری مشهور به **نیما یوشیج** شاعر معاصر ایرانی و ملقب به پدر شعر نوی فارسی است. وی بنیانگذار شعر نو فارسی است. نیما یوشیج با مجموعه تأثیرگذار افسانه، که مانیفست شعر نو فارسی بود، در فضای راکد شعر ایران انقلابی به پا کرد. نیما آگاهانه تمام بنیادها و ساختارهای شعر کهن فارسی را به چالش کشید. شعر نو عنوانی بود که خود نیما بر هنر خویش نهاده بود.

زبان انگلیسی : افعال (گوش کردن - دیدن - بوییدن - لمس کردن)

هفته اول دی ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: زمستان

علوم ریاضی : حجم (مربع - مکعب)

علوم تجربی : گیاهان (ریشه - ساقه - برگ - گل)

علوم دینی : نماز میت رکوع و سجده ندارد

علوم قرآنی : آخرین سوره قرآن ناس نام دارد

حفظ ذکر رکوع نماز

حدیث : (انا مدینه العلم و علی بابها = من شهر علم هستم و علی (ع)

درب ورود به آن شهر)

علوم تربیتی : در فصل زمستان با پوشیدن لباس گرم و صرفه جویی در مصرف سوخت به خود و هموطنان مان کمک میکنیم .

اطلاعات عمومی : امارات عربی ----- دبی ----- درهم

لبنان ----- بیروت ----- لیبره

جغرافیا : دو سوم زمین را آب تشکیل داده شامل (اقیانوس ها - دریاها -
دریاچه هاو ...)

تاریخ : ایلخانان نام دیگر پادشای ایران بوده است و هلاکو خان یکی از آنها بوده
است

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : برف - برف بازی - ادم برفی - بخاری - شوفر -

کاردستی : درست کردن آب برفی با شومیز و پنبه یا پف فیل

نقاشی : شماره (۱۳)

سرود : برف

به به چه برفی نشست رو زمین هنوزم میباره بچه ها پاشین

خونه خیابون مونده زیر برف روز برف باریه بچه ها پاشین

به به چه برفی دونه به دونه چه سفید چه خوشگل چه مهربونه

چشمه چشمه سار مونده زیر برف روز برف بازیه بچه ها پاشین

به به چه برفی داره میباره رو زمین برامون دانه میکاره

کوچه پشت بوم مونده زیر برف روز برف بازیه بچه ها پاشین

به به چه برفی نقش زمینه پولک و مروارید فرش زمینه

بیشه بیشه زار مونده زیر برف روز برف بازیه بچه ها پاشین

به به چه برفی شکوفه بارون شکوفه میباره رو تاق ایوون

صحرا بیابون مونده زیر برف روز برف بازیه بچه ها پاشین

داستان : داستان ننه سرما و بچه هایش

قاری ننه (مادر سرما) که در آسمانها زندگی می کند، دو پسر به نام های چله کوچک و چله بزرگ دارد که هر دو مظهر سرما و خشم می باشند. چله بزرگ که قلمرو فرمانروایی اش از اول شب زمستان تا دهم بهمن می باشد ، زیاد بر مردم سخت نمی گیرد، در ۱۰ بهمن که دوران فرمانروایی چله کوچک آغاز می شود از برادر بزرگش می پرسد در طول این چهل روز چگونه فرمانروایی کردی؟ چله بزرگ جواب می دهد ، سعی کردم زیاد بر مردم سخت نگیرم.

چله کوچک خطاب به برادر بزرگ می گوید: حال ببین که در طول این بیست روز چه ها خواهم کرد ، کاری خواهم کرد که جنین در شکم مادر یخ بزند وانگشتان دختران به کوبه در بچسبد ، چله بزرگ جواب می دهد: پشت سرت بهار است و عمرت کوتاه ، کاری از پیش نمی بری. چله کوچک به نصیحت برادر اعتنا نمی کند. در یکی از روزهای فرمانروایی برای شکار روانه کوه ها می شود ، در یکی از کوه های منطقه برف وی را با زنجیرهای یخی و کولاک زندانی می کند و کلاغ ها خبر زندانی شدن وی را به قاری ننه می رسانند.

قاری ننه ناله و زاری می کند و می گوید: چه بگویم ، چه کنم ، کدام دردتان را درمان کنم. عصبانی می شود و سیخ بزرگی را در تنور داغ می کند و به جنگ برف ها می رود و با هر ضربه وی برف ها بخار می شوند و بخار صحنه آسمان را می پوشاند در نهایت برف ها شکست می خورند و چله کوچک آزاد می شود و سپس متوجه می شود زمستان تمام شده ، قاری ننه بخاطر آزادی پسرش شادی و سرور می کند.

مشاهیر : خواجه نصیر طوسی

ابو جعفر محمد بن محمد بن حسن توسی مشهور به خواجه نصیرالدین شاعر، همه چیزدان، فیلسوف، متکلم، فقیه، ستاره شناس، اندیشمند، ریاضیدان، منجم، پزشک و معمار ایرانی قرن هفتم است.

زبان انگلیسی: افعال (صحبت کردن - فهمیدن - بودن - فکر کردن)

هفته دوم دی ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: معلولین و عصای سفید

علوم ریاضی: حجم (مثلث - هرم)

علوم تجربی: ریشه های خوراکی مثل: سیب زمینی - تربچه - هویج - پیاز -

علوم دینی: پیامبرانی که دارای کتاب هستند اوالعزم نام دارند (نوح- ابراهیم -

عیسی - موسی - محمد (ص))

علوم قرآنی: سوره ای که بسم الله ندارد توبه است

حفظ سوره مسد با ترجمه

به نان خداوند بخشنده و مهربان

گفته خدا روز و شب درباره ابولهب از کارهای پست او بریده بود دست
او

چون که همیشه بسیار احمد و داده ازار شد همسر اون ادم هیزم کش
جهنم

به گردنش همیشه حلقه ای از اتیشه هرکی که اینچنینه عاقبتش
همینه

حدیث: مشورت (و امرهم شورا بینهم = در کارها با هم مشورت کنید)

علوم تربیتی: همه انسانها افریده خدا هستند ما حق نداریم هیچکس را به خاطر
معلولیت مسخره کنیم

اطلاعات عمومی: : سوئد ----- استکهلم ----- کرون

لهستان ----- ورشو ----- زلوتی

جغرافیا: استوا گرمترین نقطه زمین است.

تاریخ : ال زیاد یکی دیگر از پادشاهان ایران بودند و مرداوید یکی از این خاندان بود .

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : نا بینا - روشن دل - معلول - خط بریل - عصای سفید -

کاردستی : درست کردن یهک سبد گل با شومیز و کاغذ کشی

نقاشی : شماره (۱۴)

سرود : خانواده

مادامان جون من چه مهربونه	دوش دارم خیلی زیاد خودش می دونه	یه
شاخه گل هدیه ی ماست برای مادر		
اونکه به فکر بچه هاست از همه بیشتر	بابای خوبم چراغ خونست	دستای
گرم اون برام یه آشیونه است		
یه شاخه گل هدیه ی ما برای بابا	اونکه همیشه سایه اش روی سر ماست	
داداش جون من لنگه نداره		
وقتی میاد برای من شادی میاره	یه شاخه گل هدیه ی ماست برای داداش	
خدای خوب و مهربون مواظبش باش	خواهر خوبم چه نازینه	برای من
فرشته ی روی زمینه	یه شاخه گل هدیه ی ما برای خواهر	
که خوب و مهربون اون ، مثل یه مادر		

داستان : مراقبت از سگ کوچولو

دوست داینا به مسافرت رفته است، داینا به او قول داد تا از سگش مراقبت کند. او خیلی هیجان زده است . او می داند که مراقبت از يك سگ سرگرمي جالبی است و البته می داند که اینکار زحمت دارد . داینا باید هر روز به سگ کوچولو غذا بدهد، زیرا او همیشه گرسنه است. سگ قهوه ای هر روز کلی غذا می خورد و هر روز بزرگتر و بزرگتر می شود. داینا باید هر روز به او يك ظرف آب بدهد. آب تازه و خنك خیلی دلچسب است. بعضی وقتها هم سگ کوچولو دو تا ظرف آب می خورد. داینا باید هر روز سگ را

برای قدم زدن بیرون ببرد. سگ کوچولو قدم زدن و یا دویدن با داینا را خیلی دوست دارد. داینا بازی کردن با سگ را خیلی دوست دارد. سگ کوچولو هم از بازی کردن با توپ لذت می برد.

داینا گاهی اوقات باید سگ کوچولو را به حمام ببرد و او را خشک کند، اما سگ کوچولو برای خشک شدن، خودش را تکان می دهد. گاهی اوقات داینا موهایی او را برس می کشد و آن وقت سگ کوچولو درخشان و مرتب به نظر می رسد. گاهی اوقات هم باید سگ کوچولو را به دامپزشک نشان داد. آقای دامپزشک هم او را معاینه می کند و می گوید، این یک سگ سالم و قوی است. داینا می داند که مراقبت از یک سگ خیلی دشوار است، اما اینکار سرگرمی جالبی است.

مشاهیر: امیر کبیر

میرزا محمد تقی خان فراهانی مشهور به **امیرکبیر**، یکی از صدراعظم های ایران در زمان ناصرالدین شاه قاجار بود. امیرکبیر همسر عزت الدوله، خواهر ناصرالدین شاه قاجار بود و به سبب ازدواج دخترش تاج الملوک با مظفرالدین شاه قاجار، پنجمین پادشاه از دودمان قاجار، پدربزرگ ششمین ایشان، محمدعلی شاه نیز به شمار می رود. اصلاحات امیرکبیر اندکی پس از رسیدن وی به صدارت آغاز گشت و تا پایان صدارت کوتاه او دنبال شد. مدت صدارت امیر کبیر ۳۹ ماه بود. وی بنیان گذار مدرسه دارالفنون بود که برای آموزش دانش و فناوری های نو به فرمان او در تهران پایه گذاری شد. همچنین انتشار روزنامه وقایع اتفاقیه از جمله کارهای وی به شمار می آید.

زبان انگلیسی : ضمائر (I - we - you - it - she - he)

هفته سوم دی ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: شناخت چهره ها (احساسات)

علوم ریاضی : لوزی

علوم تجربی : ساقه های خوراکی مثل کرفس - ریواس - کنگر

علوم دینی : رمضان ماه ضیافت خداست و مسلمان ها در این ماه با روزه گرفتن به مهمانی خدا میروند

علوم قرآنی : سوره ای که دو تا بسم الله دارد نمل است

حفظ سوره تکاثر

حدیث : یاد خدا (الا به ذکر الله تطمئن القلوب = یاد خدا آرامش دهنده قلبهاست

علوم تربیتی : ما به احساسات دیگران احترام میگذاریم

اطلاعات عمومی : روسیه ----- مسکو ----- روبل

کره جنوبی ----- سئول ----- وون

جغرافیا : اقیانوس های جهان عبارتند از : ارام - هند - اطلس - منجمد شمالی - منجمد جنوبی

تاریخ : صفاریان یکی دیگر از پادشهان ایران بودند که نام یکی از انها یعقوب لیث بود .

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : ساقه - ریشه - برگ - اوند - خاک - مواد معدنی - کود -

کاردستی : درست کردن ماسک با بیان احساس کودک (اگر شاد است ماسک او خندان است)

نقاشی : شماره (۱۵)

سرود : خوشحال و شاد و خندان

خوشحال و شاد و خندانم قدر دنیا رو میدانم خنده کنم من دست بزنم
من پا بکوبم من شادانم

در دلم غمی ندارم زیرا هست سلامت جانم خنده کنم من دست بزنم من
پا بکوبم من شادانم

داستان : روباه و کشاورز

در زمان‌های دور، روباهی زندگی می‌کرد که بسیار عاقل بود. او همه چیز می‌دانست. او می‌توانست بگوید چرا پرستوها وقت بهار می‌آیند. او می‌دانست چرا ستاره‌ها شب‌ها دیده می‌شوند. اما نمی‌توانست بگوید چرا آدم‌ها این‌طوری بودند و دلیل کارهایی را که انجام می‌دادند، بگوید. او تقریباً هیچ انسانی ندیده بود. او در چمنزار زندگی می‌کرد و آدم‌ها در مزرعه. یک روز روباه به سمت مزرعه آدم‌ها حرکت کرد. مزرعه خیلی از چمنزار فاصله نداشت. او می‌خواست درباره آدم‌ها چیز یاد بگیرد. وقتی به نزدیکی مزرعه رسید، کنار آن نشست. آن تکه زمین شبیه چمنزار او بود؛ پوشیده از علف و سبزه. با خودش فکر کرد آدم‌ها هم باید در چمنزار زندگی کنند. آدم‌ها هم باید مثل روباه‌ها زندگی کنند. تا یک کشاورز از خانه‌اش بیرون آمد، روباه توی بوته‌ها پنهان شد و کشاورز چه کار کرد؟ او شروع کرد به کندن زمین. کشاورز علف‌ها را کند.

روباه به خودش گفت: «چه مرد نادانی! سبزه‌ها را خراب کرد. از قرار، آدم‌ها به اندازه روباه‌ها با هوش نیستند.» او به چمنزار برگشت و برای همه از باهوش نبودن آدم‌ها گفت. روز بعد، روباه به مزرعه برگشت تا ببیند آدم‌ها، دیگر، چه کارهایی انجام می‌دهند! او دوباره با آمدن کشاورزی پنهان شد. کشاورز شروع کرد به پاشیدن دانه‌های گندم. روباه بلند گفت: «باورم نمی‌شود. او دانه‌های خوب را توی خاک پرت می‌کند! از قرار آدم‌ها به باهوشی روباه‌ها نیستند.» بعد به چمنزار برگشت و به همه گفت که آدم‌ها کودن‌ترین موجودات روی زمین‌اند. هفته‌ها گذشت. روباه فکر کرد شاید کشاورز عاقل شده باشد. او به سمت همان زمین قبلی رفت، اما زمین تغییر کرده بود. حالا زمین پر بود از خوشه‌های طلایی گندم. روباه شک کرد که نکند اینجا زمین دیگری باشد. بعد او دید که کشاورز بیرون آمد و او چه کار کرد؟ کشاورز شروع کرد به کندن خوشه‌های گندم.

روباه داد زد: «ای مرد نادان! او این همه گندم زیبا دارد و همه آنها را مثل علف هرز می‌برد. دیگر نمی‌توانم تحمل کنم.» او برگشت به چمنزار. آن شب، روباه نتوانست بخوابد. او به کشاورز فکر می‌کرد و این که شاید کشاورز برای کارهایش دلیلی داشته باشد. بنابر این بلند شد و به مزرعه برگشت. مزرعه خالی بود اما نوری از کلبه کشاورز به بیرون می‌تابید. روباه از پنجره نگاهی به داخل انداخت. او دید که کشاورز دانه‌ها را آسیاب و به آرد تبدیل می‌کند. او دید که همسر کشاورز آرد را داخل ظرف ریخت. کمی بعد، کشاورز و همسرش داشتند نان گرم و تازه می‌خوردند.

روباه که دهانش آب افتاده بود، بالاخره فهمید که کشاورز چه قدر عاقل و باهوش است

مشاهیر : هلن کلر

هلن کلر، کودکی است که در سن ۱۸ ماهگی ناگهان ارتباطش با دنیای بیرون قطع شد. کودکی را کم کم سپری نمود و به بانویی بسیار باهوش و حساس تبدیل شد که قادر به نوشتن و صحبت کردن بود و به طور خستگی ناپذیری برای بهبود حال دیگران تلاش می‌نمود.

هلن، در ۲۷ ژوئن ۱۸۸۰ در «توسکامبیا آلاباما» متولد شد. زندگی واقعی او در یک روز ماه مارس سال ۱۸۸۷ وقتی که تقریباً ۷ ساله بود، شروع شد.

او از این روز به عنوان مهمترین روزی که در زندگی به خاطر دارد یاد می‌کند. روزی که «آنی سالیوان» با سابقه ۲۰ ساله در مدرسه «پرکینز» نابینایان به عنوان معلم او وارد زندگیش شد.

هلن حتی وقتی که دخترک کوچکی بود بسیار مشتاق ورود به دانشگاه بود. او سرانجام در سال ۱۹۰۰ وارد دانشگاه «رادکلیف» و در سال ۱۹۰۴ فارغ التحصیل شد.

بنابراین او اولین فرد نابینا- ناشنوایی بود که از دانشگاه فارغ التحصیل شد. در طی این سال‌ها آنی سالیوان با تلاش بی وقفه خود کتاب‌ها را می‌نوشت و در اختیار شاگردانش می‌گذاشت.

هلن کلر از زمانی که هنوز در دانشگاه «رادکلیف» دانشجو بود، نگارش را آغاز کرد و این حرفه را ۵۰ سال ادامه داد. علاوه بر "زندگی من"، ۱۱ کتاب ها و مقالات بیشماری در زمینه نابینایی، ناشنوایی، مسائل اجتماعی و حقوق زنان به رشته تحریر در آورده است.

هلن کلر هرگز نیاز نابینیان و نابینا- ناشنوایان دیگر را از نظر دور نمی کرد. او دوست شخصی دکتر «پیتر سالمون»، مدیر اجرایی خدمات هلن کلر برای نابینیان بود(که بعدها به عنوان خانه صنعتی نابینیان مشهور شد) و او را در تأسیس مرکزی یاری نمود که به عنوان مرکز ملی هلن کلر برای جوانان و بزرگسالان نابینا- ناشنوا نام گرفت. هلن از تعداد بسیاری از مراکز و امکاناتی که توسط IHB فراهم شده بود، بازدید کرد.

در سال ۱۹۳۶، هلن کلر به «کانکتیکات وستپورت» رفت، جایی که تا پایان عمر خود یعنی تا ژوئن ۱۹۶۸ و سن ۸۷ سالگی در آنجا بود.

زبان انگلیسی : خانواده (مادر- پدر - خواهر -برادر -)

هفته چهارم دی ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: ایران (نقشه ایران و پرچم)

علوم ریاضی : ترتیب منطقی

علوم تجربی : برگ خوراکی : کاهو - کلم برگ - سبزی -

علوم دینی : وقتی بخواهیم خدا با ما حرف بزنه قران می خوانیم

علوم قرآنی : سوره ای که نام میوه است تین است

حفظ سوره زلزله

حدیث : سلام (السلام سبعون الحسنه = سلام کردن هفتاد تا جایزه دارد

(

علوم تربیتی : ایران کشور دلیران و هرگاه سرود ملی ان را بشنویم به احترام
کشورمان قیام میکنیم و دست راست خود را روی قلب خود میگذاریم .

اطلاعات عمومی : ژاپن ----- توکیو ----- ین

مجارستان ----- بوداپست ----- فورینت

جغرافیا : بلندترین کوه ایران دماوند است

تاریخ : امویان نیز از پادشاهان ایران بودند که مخاویه یکی از انها بود .

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : ایران - سرود ملی - حکومت ایران - پرچم

کاردستی : درست کردن پرچم ایران با نی نوشابه و شمویز های رنگی

نقاشی : شماره (۱۶)

سرود : ایران

ما گلهای خندانیم	فرزندان ایرانیم	ایران پاک خود را	مانند جان
می دانیم			

ما باید دانا باشیم	هوشیار و بینا باشیم	از بهر حفظ ایران	باید توانا
باشیم			

آباد باش ای ایران	آزاد باش ای ایران	از ما فرزندان خود	دلشاد باش ای
ایران			

داستان : ازادی پروانه

آزادی پروانه ها بهار بود ، پروانه های قشنگ و رنگارنگ در باغ پرواز می
کردند . حسام ، پسر کوچولوی قصه ما توی این باغ ، لابه لای گلهای می دوید و پروانه
ها را دنبال می کرد . هر وقت پروانه زیبایی می دید و خوشش می آمد آرام به
طرف او می رفت تا شکارش کند . بعضی از پروانه ها که سریعتر و زرنکتر بودند ، از

دستش فرار می کردند، اما بعضی از آنها که نمی توانستند فرار کنند ، به چنگش می افتادند . حسام ، وقتی پروانه ها را می گرفت، آنها را در یک قوطی شیشه ای زندانی می کرد. یک روز چند پروانه زیبا گرفته بود و داخل قوطی انداخته بود ، قصد داشت که پروانه ها را خشک کند و لای کتابش بگذارد و به همکلاسی هایش نشان بدهد . پروانه ها ترسیده بودند ، خود را به در و دیوار قوطی شیشه ای می زدند تا شاید راه فراری پیدا کنند . حسام همین طور که قوطی شیشه ای را در دست گرفته بود و به پروانه ها نگاه می کرد خوابش برد . در خواب دید که خودش هم یک پروانه شده است و پسر بچه ای او را به دست گرفته و اذیت می کند . تمام بدنش درد می کرد و هر چه فریاد و التماس می کرد کسی صدایش را نمی شنید . بعد پسر بچه ، حسام را ما بین ورقهای کتابش گذاشت و کتاب را محکم بست و فشار داد . دست و پای حسام که حالا تبدیل به یک پروانه نازک و ظریف شده بود ، ترق ترق صدا می داد و می شکست و حسام هم همین طور پشت سر هم جیغ بلند می کشید . ناگهان از صدای فریاد خودش از خواب پرید و تا متوجه شد که تمام این ها خواب بوده است دست به آسمان بلند کرد و از خدا تشکر کرد. ناگهان به یاد پروانه هایی افتاد که در داخل قوطی شیشه ای، زندانی شده بودند..! بعد ، قوطی پروانه ها را به باغ برد ، در قوطی را باز کرد و پروانه ها را آزاد کرد . پروانه ها خیلی خوشحال شدند و از قوطی بیرون پریدند و شروع به پرواز کردند.

حسام فریاد زد : پروانه های قشنگ مرا ببخشید که شما را اذیت می کردم. قول می دهم این کار زشت را هرگز تکرار نکنم.

مشاهیر : رئیس علی دلواری

ازادی خواه بوشهری بود که دوستی دیرینه با سید مهدی طباطبایی و سید مرتضی علم الهدی و کازرونی داشت . انگلیسیها دریافتند رئیس علی مرد سازش نیست . سازش در او اثری ندارد . روز دوم رمضان ۱۳۳۳ ق. چهار کشتی جنگی برای گلوله باران دلواری و مجاهدان دلواری به همراه پنج هزار سرباز انگلیسی و هندی وارد منطقه شدند . رئیس علی ابتدا زنان و کودکان را از دلواری خارج کرد.

سربازان با قایق به سمت دلوار آمدند. رئیس علی دستور داد مبارزان از تیراندازی دست بردارند و پس از آنکه سربازان بیگانه به ساحل رسیدند، دستور حمله داد. از کثرت انفجار دود باروت بر سر دلوار آسمان ساحل دریا چنان تیره و تار شد که نیروهای دشمن دیده نمی شدند. رئیس علی دستور عقب نشینی به تپه های اطراف دلوار را داد ولی نیمه شب با بکارگیری تاکتیک قدیمی خود، شبیخون نهایی را آغاز کرد. جنگی تن به تن در گرفت و فرمانده دشمن بدست رئیس علی کشته شد و تا ظهر روز بعد، با ازدیاد تلفات دشمن نسیم فتح و پیروزی بر پرچم رئیس علی و دلواریها وزید و دشمن عقب نشینی کرد.

زبان انگلیسی : بستگان (عمو - عمه - مادر یزرگ - پدر بزرگ - دایی - خاله - پسر عمو - دختر عمو)

هفته اول بهمن ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: شیر و فراورده های لبنی

علوم ریاضی : محاسبات ریاضی (کم کردن)

علوم تجربی : گل های خوراکی : گل گاوزبان - گل کلم - گل زعفران -

علوم دینی : وقتی ما بخواهیم با خدا حرف زنیم نماز می خوانیم

علوم قرآنی : قران ۱۱۴ بسم الله الرحمن الرحيم دارد

حفظ ذکر قنوت

حدیث : (أَحَبُّ اللَّهِ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا = هرکس حسین را دوست

دارد، خداوند دوستدار اوست.)

علوم تربیتی : با خوردن شیر و لبنیات استخوان های ما محکم میشه و در سلامت ما مفید است

اطلاعات عمومی : رومانیبخارست لئو

تایلند بانکوک بات

جغرافیا : بلندترین قله جهان اورست نام دارد .

تاریخ : پهلوی آخرین سلسله پادشاهی ایران بود که رضا خان یکی از آنها بود .

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : لبنیات - کشک - شیر - دوغ - کره - خامه - پنیر - ماست -

پاستوریزه - استریلیزه - هموژنیزه -

کاردستی : دست کردن تسبیح با گل سفال یا خمیر بازی

نقاشی : شماره (۱۷)

سرود : شعر وضو

اتل متل توتوله بگو وضو چه جوهر نیت اول کاره گل فصل بهاره تی تاپ

تی تاپ اب بریز

یه بار دو بار اب بریز از فرق سر تا چونه قرص صورت همینه رو به پایین

نه بالا

بچه خوب ای والله اتل متل چی خواسته نوبت دست راسته هرچی

طرف راسته

چپ هم همونو خواسته مسح سر و کشیدی تا پیشونی دویی نوبت

پای راسته با دست راست اهسته دست رو روی پا مسزاری کمی عقب میاری

اتل متل تمومه اگه چپش نمونه

داستان : یک کلاغ - چهل کلاغ

ننه کلاغه صاحب یک جوجه شده بود . روزها گذشت و جوجه کلاغ کمی بزرگتر شد .

یک روز که ننه کلاغه برای آوردن غذا بیرون میرفت به جوجه اش گفت : عزیزم تو

هنوز پرواز کردن بلد نیستی نکنه وقتی من خونه نیستم از لانه بیرون پیری و ننه

کلاغه پرواز کرد و رفت. هنوز مدتی از رفتن ننه کلاغه نگذشته بود که جوجه کلاغ بازیگوش با خودش فکر کرد که می تواند پرواز کند و سعی کرد که بپرد ولی نتوانست خوب بال و پر بزند و روی بوته های پایین درخت افتاد.

همان موقع يك کلاغ از اونجا رد میشد ،چشمش به بچه کلاغه افتاد و متوجه شد که بچه کلاغ نیاز به کمک دارد . او رفت که بقیه را خبر کند و ازشان کمک بخواهدپنج کلاغ را دید که روی شاخه ای نشسته اند گفت : " چرا نشسته اید که جوجه کلاغه از بالای درخت افتاده." کلاغ ها هم پرواز کردند تا بقیه را خبر کنند. تا اینکه کلاغ دهمی گفت : " جوجه کلاغه از درخت افتاده و فکر کنم نوکش شکسته . " و همینطور کلاغ ها رفتند تا به بقیه خبر بدهند.

کلاغ بیستمی گفت : " کمک کنید چون جوجه کلاغه از درخت افتاده و نوک و بالش شکسته".

همینطور کلاغ ها به هم خبر دادند تا به کلاغ چهلمی رسید و گفت : " ای داد و ببداد جوجه کلاغه از درخت افتاده و فکر کنم که مرده". همه با آه و زاری رفتند که خانم کلاغه را دلداری بدهند . وقتی اونجا رسیدند ، دیدند ، ننه کلاغه تلاش میکند تا جوجه را از توی بوته ها بیرون آورد. کلاغ ها فهمیدند که اشتباه کردند و قول دادند تا از این به بعد چیزی را که ندیده اند باور نکنند.

از اون به بعد این يك ضرب المثل شده و هرگاه يك خبر از افراد زیادی نقل شود بطوریکه به صورت نادرست در آید ، می گویند خبر که يك کلاغ، چهل کلاغ شده است.

پس نباید به سخنی که توسط افراد زیادی دهن به دهن گشته، اطمینان کرد زیرا ممکن است بعضی از حقایق از بین رفته باشد و چیزهای اشتباهی به آن اضافه شده باشد

مشاهیر : دهخدا

علی اکبر دهخدا، ادیب، لغت شناس، سیاست مدار و شاعر ایرانی است. او مؤلف و بنیان گذار لغت نامه دهخدا نیز بوده است آثار او لغت نامه - امثال و حکم - چرند و پرند

زبان انگلیسی : مشاغل (معلم - مهندس - دکتر - دندانپزشک)

هفته دوم بهمن ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: دهه فجر

علوم ریاضی : محاسبات ریاضی (اضافه کردن)

علوم تجربی : میوه های بوته ای : خیار - توت فرنگی - خربزه - هندوانه -

علوم دینی : پیامبر در ۴۰ سالگی و در ۲۷ رجب در غار حراء به پیامبری انتخاب شد که ان روز را روز مبعث میگویند

علوم قرآنی : شناسنامه خدا سوره توحید است

حفظ ذکر سجده

حدیث : (فاستبقوا الخیرات = در کارهای خوب از هم پیشی بگیرید)

علوم تربیتی : برای یاشکوه برگزار شدن جشن انقلاب به اولیاء مهد کودک کمک میکنیم

اطلاعات عمومی : کره شمالی پیونگ یانگ وون

جغرافیا : بلندترین ابشار جهان نیاگارا در کانادا است

تاریخ : در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ انقلاب اسلامی پیروز شد و حکمت شاهنشاهی به اتمام رسید و حکومت اسلامی آغاز شد .

مناسبت های ایرانی و اسلامی : دهمه مبارک فجر

زبان آموزی : استقلال - آزادی - جمهوری - اسلامی - راهپیمایی - شعار - دیوار
نویسی - حکومت نظامی -

کاردستی : درست کردن گل لاله با کاغذ و تا (اوریگامی) و یا با شو میز

نقاشی : شماره (۱۸)

سرود : بهمن

بر روی او وا شد	آغوش يك ملت	از دور پیدا شد	وقتي هواپیما
با خنده‌اي شیرین	با چهره‌اي پُر نور	می‌آمد او پایین	يك پله يك پله
در انتظارش بود ...	دریایی از مردم	دل، بی‌قرارش بود	آرام می‌آمد

داستان : خرگوش باهوش

در جنگل سر سبز و قشنگی خرگوش باهوشی زندگی می کرد . يك گرگ پیرو يك روباه بدجنس هم همیشه نقشه می کشیدند تا این خرگوش را شکار کنند . ولي هیچوقت موفق نمی شدند

يك روز روباه مکار به گرگ گفت : من نقشه جالبی دارم و این دفعه می توانیم خرگوش را شکار کنیم. گرگ گفت : چه نقشه ای ؟ روباه گفت : تو برو ته جنگل ، همانجا که قارچهای سمی رشد می کند و خودت را به مردن بزن . من پیش خرگوش می روم و می گویم که تو مردی . وقتی خرگوش می آید تا تو رو ببیند تو بپر و او را بگیر . گرگ قبول کرد و به همانجائی رفت که روباه گفته بود. روباه هم نزدیک خانه خرگوش رفت و شروع به گریه و زاری کرد.

با صدای بلند گفت : خرگوش اگر بدونی چه بلایی سرم آمده و همینطور با گریه و زاری ادامه داد ، دیشب دوست عزیزم گرگ پیر اشتباهی از قارچ های سمی جنگل خورده و مرده اگر باور نمی کنی برو خودت ببین. و همینطور که خودش ناراحت نشان میداد دور شد. خرگوش از این خبر خوشحال شد پیش خودش گفت برم ببینم چه خبر شده است .

او همان جایی رفت که قارچه‌های سمی رشد می‌کرد . از پشت بوته‌ها نگاه کرد و خوشحال شد و گفت از شر این . دید گرگ پیر روی زمین افتاده و تکان نمی‌خورد گرگ بدجنس راحت شدیم . خواست جلو برود و نزدیک او را ببیند اما قبل از اینکه از پشت بوته‌ها بیرون بیاید پیش خودش گفت : اگر زنده باشد چی ؟ آنوقت مرا یک لقمه چپ می‌کند . بهتر است احتیاط کنم و مطمئن شوم که او حتما مرده است بنابراین از پشت بوته‌ها با صدای بلند ، طوریکه گرگ بشنود گفت : پدرم به من . گفته وقتی گرگ می‌مرد دهانش باز می‌شود ولی گرگ پیر که دهانش بسته است گرگ با شنیدن این حرف کم‌کم و آهسته دهانش را باز کرد تا به خرگوش نشان . خرگوش هم که با دقت به دهان گرگ نگاه می‌کرد متوجه . بدهد که مرده است تکان خوردن دهان گرگ شد و فهمید که گرگ زنده است . بعد با صدای بلند فریاد زد : ای گرگ بدجنس تو اگر مرده‌ای پس چرا دهانت تکان می‌خورد . پاشو پاشو . باز هم حقه شما نگرفت . و با سرعت از آنجا دور شد

مشاهیر : مهاتما گاندی

گاندی موهندس (مهاتما) ، رهبر و پیشوای سیاسی و اخلاقی هند در سال ۱۸۶۹ در خانواده‌ای متوسط از طبقه بازرگانان متولد شد . پدرش نخست وزیر حکومت محلی و مادرش بانویی متدین بود و همین سبب در اخلاق فرزندش اثر فراوان داشت . او تحصیلات ابتدایی را در زادگاهش شروع کرد و سپس همراه خانواده خود به راجکوت رفته و در آنجا به ادامه تحصیل پرداخت

پس از درگذشت پدر ، مادر متعصبش را راضی نمود که برای تحصیل حقوق ، به لندن برود و مادر پس از گرفتن قول از فرزند مبنی براینکه هرگز به زن ، شراب و گوشت دست نزند ، با رفتن او موافقت کرد . خاطرات دهلی ، کلید بهداشت دو اثر از آثار اوست

زبان انگلیسی : مشاغل (فیلم ساز - بازیگر - کارگردان - موسیقی دان)

هفته سوم بهمن ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار : میوه‌ها

علوم ریاضی : محاسبات ریاضی (تقسیم کردن)

علوم تجربی : میوه های درختی : توت سفید - پرتقال - نارنگی - موز- نارگیل -
کیوی - سیب - زردالو - گلابی -

علوم دینی : اصول دین ۵ تاست و فروع دین ۱۰ تاست

علوم قرآنی : قران دو بار (یکبار بطور یکباره و یکبار تدریجی) بر پیامبر نازل شد

حفظ ذکر رکعت سوم نماز

حدیث : همکاری (تعاونوا علی البر والتقوا = در کارهای خوب باهم
همکاری کنید)

علوم تربیتی : انواع میوه های در هر فصل برای سلامتی ما مفیدند .

اطلاعات عمومی : فنلاند هلسینکی یورو

جغرافیا : بزرگترین ابشار جهان انجل نام دارد

تاریخ : اولین رئیس جمهور ایران بنی صدر بود

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی :توت - اصول دین -

کاردستی : برش هواپیما با شومیز و تزئین آن با گلای کاغذی و رنگی

نقاشی : شماره (۱۹)

سرود : ۲۲ بهمن

یه روز تو ماه بهمن

امام و رهبر ما

میون کوچه هامون

درد و غمی نداشتیم

بیا با هم بخونیم؛

بازم مثل همیشه

شعار اون شهیدان؛

که رو دیوار نوشته

تا خون در رگ ماست؛ خمینی رهبر ماست تا خون در رگ ماست؛ ایران میهن ماست

داستان : پیرمرد مسافر

روزی چند مسافر ببری را به دام انداختند و او را در قفس اسیر کردند. آن ها قفس او را در کنار جاده قرار دادند تا همه ببینند ببری که تاکنون جان حیوانات و بچه های بسیاری را گرفته الان خود به دام افتاده. حالا ببر توی یک دردسر بزرگ افتاده بود. او نه غذایی برای خوردن داشت و نه آبی برای نوشیدن. ببر درنده از هر رهگذر و عابری درخواست می کرد تا او را نجات دهد و به آن ها قول می داد اگر او را از این قفس نجات دهند کاری به کار آن ها نخواهد داشت. اما هیچ کس حرف ببر وحشی و درنده را باور نمی کرد. اما در آخر مسافری مهربان بعد از این که قول ببر را شنید حاضر شد او را از بند رها کند.

ببر وحشی به محض این که از قفس آزاد شد می خواست مسافر مهربان را بکشد. مسافر از او خواست تا به قول و عهدش وفا کند. اما حیوان درنده توجهی به التماس مرد مسافر نمی کرد. ببر وحشی گفت: من گرسنه ام و تو هم شکار منی، چگونه تو را آزاد کنم؟

در همین حین، روباهی به آن جا رسید. او تمام حرف های ببر و مرد مسافر را شنید و گفت: باور نمی کنم چنین ببر بزرگی در چنین قفس کوچکی جا شده باشد. ببر گفت: الان به تو نشان می دهم که چگونه در قفس جاشدم. و بعد داخل قفس شد و روباه ناقله فوراً در قفس را بست و با مرد مسافر از آن جا دور شد.

مشاهیر : ون گوگ

«ون گوگ» از مشهورترین نقاشان تاریخ هنر است که در عمر ۳۷ ساله اش فقط یکی از کارهایش به فروش رفت و با حس هنرمندی شکست خورده به زندگی اش پایان داد. این نابغه هلندی که علاقه ی خاصی به شب داشته، شمعی را روی کلاه حصیری اش می چسباند، تا نور کافی برای نقاشی کردن فراهم کند. او در نامه ای به برادرش نوشت: اکثراً به نظرم می آید که شب، خیلی زنده تر و از لحاظ رنگی، غنی تر

از روز است.ون گوک شب‌ها به کافه‌ها می‌رفت و با کمک نور شمعی که روی
کلاهش داشت، نقاشی می‌کشید

زبان انگلیسی : مشاعل (گارسون - کارگر - وکیل - فروشنده)

هفته چهارم بهمن ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: خوراکی ها (مفید - مضر)

علوم ریاضی : اندازه گیری (وجب کردن - قدم زدن (فرش چند قدم است ؟))

علوم تجربی : چرخش زمین بدور خورشید و خودش

علوم دینی : به روش زندگی پیامبر سیره نبوی میگویند

علوم قرآنی : شبهای ۱۹ و ۲۱ و ۲۳ رمضان شبهای قدر نام دارند

حفظ ذکر تشهد نماز

حدیث : تربیت (لَا أَدَبَ مَعَ غَضَبٍ = با خشم تربیت ممکن نیست)

علوم تربیتی : فست فود ها برای سلامتی مضر هستند مثل سوسیس - کالباس -
پیتزا و

اطلاعات عمومی : چین -----پکن----- یوان

جغرافیا : رشته کوههای زاگرس و البرز رشته کوههای ایران هستند

تاریخ : شهید رجایی دومین رئیس جمهور ایران بود

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : مفید - مضر - سوسیس - کالباس - پنیر پیتزا - روغن صنعتی - کوکتل

کاردستی : رنگ کردن تخم مرغ توسط بچه ها برای سفره هفت سین

نقاشی : شماره (۲۰)

سرود : شیر

شیر تا بخوای مفیده	مانند برف سفیده	کاملتر از این
غذا	کسی تا حالا ندیده	

شیر مارو خوشحال میکنه	قوی و پر کار میکنه	اگر که شیر
بنوشی	هیچ وقت مریض نمی شی	

شیر بخور همیشه	یه شیشه و دو شیشه	اگه نخوری اون
میخوره	یه روز تورو تو بیشه	

داستان : گرگ و الاغ

روزی الاغ هنگام علف خوردن ، کم کم از مزرعه دور شد . ناگهان گرگ گرسنه ای جلوی او پرید. الاغ خیلی ترسید ولی فکر کرد که باید حقه ای به گرگ بزند وگرنه گرگه اونو یک لقمه می کنه ، برای همین لنگان لنگان راه رفت و یکی از پاهای عقب خود را روی زمین کشید. الاغ ناله کنان گفت : ای گرگ در پای من تیغ رفته است ، از تو خواهش می کنم که قبل از خوردن این تیغ را از پای من در بیاوری. گرگه با تعجب پرسید : برای چه باید اینکار را بکنم من که می خواهم تو را بخورم. الاغ گفت : چون این خار که در پای من است و مرا خیلی اذیت می کند اگر مرا بخوری در گلویت گیر می کند وتو را خفه می کند. گرگ پیش خودش فکر کرد که الاغ راست می گوید برای همین پای الاغ را گرفت و گفت : تیغ کجاست ؟ من که چیزی نمی بینم و سرش را جلو آورد تا خوب نگاه کنه. در همین لحظه الاغ از فرصت استفاده کرد و با پاهای عقبش لگد محکمی به صورت گرگ زد و تمام دندانهای گرگ

شکست. الاغ با سرعت از آنجا فرار کرد . گرگ هم خیلی عصبانی بود از اینکه فریب الاغ را خورده است.

مشاهیر : ژول ورن

ژول گابریل ورن معروف به ژول ورن نویسنده، شاعر و نمایشنامه نویس فرانسوی بود که بیشتر شهرت‌اش را مدیون نگارش کتاب‌های ماجراجویی‌اش است که دنیای داستان‌های علمی-تخیلی را دگرگون کرد. مثل سفر به اعماق زمین - دور دنیا در ۸۰ روز - بیست هزار فرسنگ زیر دریا

زبان انگلیسی : میوه ها (سیب - هندوانه - گلابی - اناناس)

هفته اول اسفند ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: استقبال از نوروز

علوم ریاضی : اندازه گیری مایعات (یک پارچ اب چند لیوان ؟ چند قاشق ؟ و..و.)
علوم تجربی : چرخش زمین به دور خورشید را حرکت انتقالی میگویند و فصل ها و سالها بوجود می آید .

علوم دینی : نماز واجب دینی است و ۵ بار در شبانه روز باید نماز بخوانیم که به ان نمازهای یومیه گویند (نماز صبح - ظهر - عصر - مغرب - عشاء)

علوم قرآنی : فاتحه الکتاب و ام القرآن نام های دیگر سوره حمد است

حفظ ایه الکرسی قسمت اول

حدیث : شیر مادر (لَيْسَ لِلصَّبِيِّ لَبَنٌ حَيْرٌ مِنْ لَبَنِ أُمِّهِ = برای کودک هیچ

شیری بهتر از شیر مادر نیست)

علوم تربیتی : وقتی به استقبال نوروز میرویم حواسمون به کسایی که نوروز سختی دارد هست .

اطلاعات عمومی : اتریش ----- وین ----- یورو

جغرافیا : نام کویر ایران لوت است

تاریخ : سومین رئیس جمهور ایران آقای خامنه ای بودند

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : هفت سین - خانه تکانی - سمنو - سیر - سنبل - سنجد - سبزه -
سفر - دید و بازدید - سبزه انداختن - تخم مرغ رنگی - سکه - سماق - سیب -
میوه - اجیل - شیرینی -

کاردستی : درست کردن ستبل با کاغذ کشی و شومیز برای سفره هفت سین

نقاشی : شماره (۲۱)

سرود : هفت سین

سنجد	و	سیب	و
سرکه	چند	تخم مرغ رنگی	با سمنو و سرکه
ی قشنگی			چه سفره

با یک قرآن زیبا کنار تنگ ماهی همراهش سیر و	سبزه
چیده شده چه عالی	

منتظر مهمونیم	به فکر هم می مونیم	با خوشحالی ،
همیشه	شعر های شاد می خونیم	

با صحت و سلامت	هفت سین	ما	کامله	اگر که
خوش نباشیم	تعطیلات	ما	مشکله	

داستان : خرگوشک

در روزگاران قدیم خرگوشی زندگی می کرد که دم دراز و گوش های کوچکی داشت؛ یعنی همه ی خرگوش ها این شکلی بودند. اما این خرگوش با یک روباه حيله گر دوست شده بود. هر چه قدر همه می گفتند دوستی خرگوش و روباه درست نیست، خرگوش به حرف آن ها گوش نمی داد. چون با روباه بازی می کرد و بسیار شاد بود. روزی از روزها روباه پیش خرگوش آمد و گفت: امروز می آیی برویم ماهیگیری؟

خرگوش گفت: چه طوری برویم ماهیگیری؟ وقتی نه قلاب داریم و نه طعمه؟!

روباه گفت: کاری ندارد! با هم کنار ساحل می نشینیم. آن وقت تو دم درازت را درون اب بینداز. هر وقت سر و کله ی ماهی برای گاز گرفتن پیدا شد، تو او را به ساحل پرتاب کن. خرگوش دم دراز گفت: تو چرا دمت را در آب نمی اندازی؟ روباه جواب داد: چون دم تو قشنگ تر و بلندتر است و به همین خاطر ماهی ها را گول می زند.

خرگوش بیچاره قبول کرد و دوتایی به طرف ساحل به راه افتادند. وقتی به ساحل رسیدند، خرگوش دمش را در آب گذاشت. چیزی نگذشت که خرگوش فریاد زد: فکر کنم با دمم ماهی گرفتم. حالا چه کار کنم؟ روباه گفت: با دمت ماهی را به ساحل بینداز! خرگوش گفت: فکر کنم ماهی بزرگی است؛ چون او دارد من را به درون آب می کشد!

روباه با خوش حالی به آب نزدیک شد و گفت: اما این که ماهی نیست! لاک پشت است.

خرگوش فریاد زد: کمک کن، هرچه که هست دارد من را غرق می کند. الان خفه می شوم.

روباه گفت: ولی من چطوری تو را نجات بدهم؟

خرگوش گفت: خب تو هم من را به سمت ساحل بکش!

روباه هم گوش های خرگوش را گرفت و شروع کرد به کشیدن. آن قدر کشید که گوش های خرگوش دراز و درازتر شد. از آن طرف هم لاک پشت دم خرگوش را گاز گرفته

بود و می کشید. آن قدر محکم گرفته بود که دم دراز خرگوش کنده شد. لاک پشت هم رفت.

مشاهیر : گابریل گارسیا

«گابریل گارسیا مارکز» از معدود نویسندگانی بود که چه در زمان آفرینش شاهکارهایش و چه پس از کناره‌گیری از نوشتن، در محوریت اخبار ادبی قرار داشت. گابریل گارسیا مارکز در سال ۱۹۸۲ شایسته‌ی دریافت جایزه‌ی نوبل ادبیات شناخته شد. رمان‌ها، داستان‌های کوتاه و فضای واقع‌گرایانه و در عین حال تخیلی آثارش در مراسم اعطای جایزه‌ی نوبل مورد تقدیر قرار گرفت. سخنرانی این استاد بزرگ سبک رئالیسم جادویی در زمان دریافت جایزه‌ی نوبل، «تنهایی آمریکای لاتین» نام گرفت.

زبان انگلیسی : میوه ها (پرتقال - لیمو - توت فرنگی - موز)

هفته دوم اسفند ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: درخت کاری

علوم ریاضی : مفهوم رابطه

علوم تجربی : چرخش زمین به دور خودش رو حرکت وضعی میگویند و شب و روز بوجود می آید .

علوم دینی : کتاب حضرت نوح و حضرت ابراهیم صحف نام دارد

علوم قرآنی : اخلاص نام دیگر سوره توحید است

حفظ ایه الكرسي قسمت دوم

حدیث : دعای تحویل سال

علوم تربیتی : ما هرساله یک درخت میکاریم و مواظب انها هستیم

اطلاعات عمومی : الجزایر الجزیره دینار

جغرافیا : در مناطق کوهستانی هوا سرد و معتدل و در مناطق کویری هوا گرم و خشک

تاریخ : آقای رفسنجانی چهارمین رئیس جمهور ایران بودند .

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : درخت - نهال - حرکت وضعی - حرکت انتقالی - صحف - کود - درختکاری

کاردستی : کاشت درخت در حیاط یا پارک نزدیک مهد کودک

نقاشی : شماره ۲۲

سرود : درخت

درختا خیلی خوشگلن مثل ما دست و پا دارن مثل تموم آدمها
مامان دارن، بابا دارن

درختایی که لاغرن فکر می کنم جوون باشن شاید درختای تپل
مادربزرگشون باشن

داستان : خرگوش باهوش

در جنگل سر سبز و قشنگی خرگوش باهوشی زندگی می کرد . یک گرگ پیرو یک روباه بدجنس هم همیشه نقشه می کشیدند تا این خرگوش را شکار کنند . ولی هیچوقت موفق نمی شدند . یک روز روباه مکار به گرگ گفت : من نقشه جالبی دارم و این دفعه می توانیم خرگوش را شکار کنیم . گرگ گفت : چه نقشه ای ؟ روباه گفت : تو برو ته جنگل ، همانجا که قارچهای سمی رشد می کند و خودت را به مردن بزنی . من پیش خرگوش می روم و می گویم که تو مردی . وقتی خرگوش می آید تا تو رو ببیند تو بپر و او را بگیر . گرگ قبول کرد و به همانجائی رفت که روباه گفته بود . روباه هم نزدیک خانه خرگوش رفت و شروع به گریه و زاری کرد . با صدای بلند گفت : خرگوش اگر بدونی چه بلائی سرم آمده و همینطور با گریه و زاری ادامه داد ،

دیشب دوست عزیزم گرگ پیر اشتباهی از قارچ های سمی جنگل خورده و مرده اگر باور نمی کنی برو خودت ببین و همینطور که خودش ناراحت نشان میداد دور شد. خرگوش از این خبر خوشحال شد پیش خودش گفت برم ببینم چه خبر شده است. او همان جایی رفت که قارچهای سمی رشد می کرد. از پشت بوته ها نگاه کرد و دید گرگ پیر روی زمین افتاده و تکان نمی خورد. خوشحال شد و گفت از شر این گرگ بدجنس راحت شدیم. خواست جلو برود و نزدیک او را ببیند اما قبل از اینکه از پشت بوته ها بیرون بیاید پیش خودش گفت: اگر زنده باشد چی؟ آنوقت مرا یک لقمه چپ می کند. بهتر است احتیاط کنم و مطمئن شوم که او حتما مرده است. بنابراین از پشت بوته ها با صدای بلند، طوریکه گرگ بشنود گفت: پدرم به من گفته وقتی گرگ میمرد دهنش باز می شود ولی گرگ پیر که دهانش بسته است. گرگ با شنیدن این حرف کم کم و اهیسته دهانش را باز کرد تا به خرگوش نشان بدهد که مرده است. خرگوش هم که با دقت به دهان گرگ نگاه می کرد متوجه تکان خوردن دهان گرگ شد و فهمید که گرگ زنده است. بعد با صدای بلند فریاد زد: ای گرگ بدجنس تو اگر مرده ای پس چرا دهانت تکان می خورد. پاشو پاشو باز هم حقه شما نگرفت. و با سرعت از آنجا دور شد.

مشاهیر: البر کامو

البر در سال ۱۹۱۳ در خانواده ای کاملاً بی سواد در فرانسه به دنیا آمد و در زاغه های الجزایر بزرگ شد. مادر آلبر، کاترین سینته از خانواده فقیری بود که از جزایر بالریک اسپانیا به الجزایر مهاجرت کرده بودند. پدر او، لوسین کامو با اصالت فرانسوی الجزایری کارگر مزرعه بود و به طبقه کارگری کشاورزی معروف به «پاسپاه ها» تعلق داشت.

. او می توانست به غول ادبیات فرانسه و صدای راهبر فلسفه اگزیستانسیالیسم غالب بر فضای روشنفکری بعد از جنگ جهانی دوم فرانسه تبدیل شود اما کامو به «وجدان اخلاقی نسل خود» تبدیل شده بود. جای شگفتی اینجاست که این سخنگوی پوچی وضعیت بشری شخصی بود کاملاً عادی؛ در حقیقت او از گیرایی بی تکلفی برخوردار بود و در هر کاری اعم از اجتماعی، ورزشی یا ادبی از دیگران پیشی

گرفته بود. در سن ۴۶ سالگی (وقتی همه نویسندگان به نقطه اوج قدرت خود می
رسند) در یک تصادف ماشین جان خود را از دست داد.

زبان انگلیسی : میوه (نارگیل - انبه - البالو - هلو)

هفته سوم اسفند ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: هفت سین

علوم ریاضی : حدس زدن (یه مشت از حبوبات بر میداریم و توی مشت بسته به
بچه میکوییم حدس بزنن چند تا دونه داخل مشت ماست) این کار کودکان را به
فکر کردن و میدارد که اصول ریاضی تفکر است (

علوم تجربی : فواید درختان

علوم دینی : به کسی که در راه خدا کشته میشود شهید میگویند .

علوم قرآنی : هرگز بدون وضو به قرآن دست نمیزنیم و وارد مکانهای مقدس
نمیشویم

حفظ دعای افطار

حدیث : کودک (مَنْ كَانَ عِنْدَهُ صَبِيٌّ فَلْيَتَصَابَ لَهُ = هر کس با کودک

سروکار دارد ، با او کودکانه رفتار کند)

علوم تربیتی : هنگام خرید مایحتاج عید نوروز و لباس نو به فکر نیازمندان نیز
هستیم

اطلاعات عمومی : مکزیک ----- مکزیکوسیتی ----- پزو

جغرافیا : بزرگترین دریاچه جهان خزر است که در شمال ایران و جنوب روسیه است

تاریخ : اقای خاتمی پنجمین رئیس جمهور ایران بودند .

مناسبت های ایرانی و اسلامی : خانه تکانی

زبان آموزی : نیاز مندان - خزر - کاسپین -

کاردستی : سیب با شومیز برای سفره هفت سین

نقاشی : شماره (۲۳)

سرود : نوروز

نزدیک عید نوروز با طبل حاجی فیروز (عید شما مبارک عید

شما مبارک) ۲

من قرآنم من قرآن هدیه ای از پیامبر

برکت خونه ها کرد

شمع هستم و پر نورم با شادی ها همراه هم

بشه روشن دلاتون

تو تنگ کوچک خود من ماهی رنگی ام

پولکهای قشنگ

من سبزه قشنگم با سرما ها میجنگم

میشه چه زیبا

من سکه ام چه زیبا زینت جیب بابا

فراری یکروز

من سنبلم، من سنبل همنشین بلبل

باغبون میشه چه خندان

من سنجد لباس گلی سرخ و سفید و تپلی

نشینم پیش شما

وقتی میام بدنیا بستان

به افتخار نوروز میشم

وقتی میام به بستان

با ناز و اطوار و ادا می

اسم شریف من سیب خوشمزه و بی رغیب
اوادم به میدون
سلام سلام بچه ها سمنو کوچک شما
هم شیرین تر
من سیرم و لذیذم یکمی تند و تیزم
دشمن بیماری ام
آی آقای زمستون من
بدون قند و شکر از عسل
عروس هفت سین منم

داستان : نی نی و سنجاب کوچولو

چند روز پیش، نی نی سنجابها به دنیا آمد و سنجاب کوچولو صاحب یک برادر شد. نی نی سنجاب ها خیلی ریزه میزه و با نمک بود. سنجاب کوچولو از دیدن برادر کوچولوی خودش خیلی خوشحال شده بود. می خواست بغلش کند و با او بازی کند اما مامان سنجابه اجازه نمی داد و می گفت نی نی هنوز خیلی کوچک است. باید صبر کنی تا بزرگتر بشود و بتواند با تو بازی کند. سنجاب کوچولو می خواست با مامان بازی کند اما مامان هم نمی توانست با سنجاب کوچولو بازی کند چون دائما نی نی را بغل کرده بود. سنجاب کوچولو مدتی رفت توی اتاقش و با اسباب بازیهایش بازی کرد. اما زود حوصله اش سر رفت و خسته شد. بابا سنجابه از راه رسید. سنجاب کوچولو دوید تو بغل بابا. اما بابا خسته بود و حوصله نداشت با سنجاب کوچولو بازی کند. ولی وقتی نشست نی نی سنجابه را بغل کرد و شروع کرد به بوسیدن و بازی کردن با نی نی سنجابه.

سنجاب کوچولو ناراحت شد. رفت توی اتاقش و روی تختخوابش خوابید و پتو را روی سرش کشید. مدتی گذشت. مامان سنجابه صدا زد سنجاب کوچولو غذا آماده است بیا. **سنجاب کوچولو جواب نداد.** بابا صدا زد "سنجاب بابا" بیا فندق پلو داریم.

سنجاب کوچولو باز هم جواب نداد. مامان و بابا آمدند پیش سنجاب کوچولو ولی دیدند سنجاب کوچولو غصه می خورد. بابا سرفه کرد... اوهوم... اوهوم...

ولی سنجاب کوچولو تکان نخورد و به بابا نگاه نکرد. مامان گفت عزیزکم سنجابکم. لبهای سنجاب کوچولو گریه ای شد چشمهایش پر از آب شد و گفت شما من را دوست ندارید. فقط نی نی را دوست دارید.

مامان و بابا سرشان را انداختند پایین و یک کمی فکر کردند. بعد دوتایی باهم دسته‌های سنجاب کوچولو را گرفتند و از روی تخت‌خوابش بلندش کردند و آن را حسابی تابش دادند. سنجاب کوچولو خنده اش گرفت. مامان و بابا سنجابه، بازهم سنجاب کوچولو را توی هوا تاب دادند. حالا دیگر سنجاب کوچولو بلند بلند می خندید.

یک دفعه، صدای گریه ی نی نی سنجابه بلند شد. مامان و بابا هنوز داشتند با سنجاب کوچولو بازی می کردند. سنجاب کوچولو دلش برای نی نی شان سوخت و گفت مگر صدای گریه ی نی نی را نمی شنوید؟ بیایید برویم ساکتش کن

مشاهیر : برت راند راسل ، ریاضی دان - ادیب و فعال اجتماعی بریتانیایی است که در قرن ۱۹ می زیست .

زبان انگلیسی : کیف - کفش - بلوز - کت

هفته چهارم اسفند ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: خانه تکانی

علوم ریاضی : مفاهیم رو به رو

علوم تجربی : سبزه سبز کردن و مراحل رشد ان مثل جوانه زدن و

علوم دینی : نماز صبح دو رکعت است

علوم قرآنی : تمرین کنیم هر روز یک صفحه قران بخوانیم

حفظ بخشی از زیارت عاشورا

حدیث : فرزندان (إِنَّ اللَّهَ لَيَرْحَمُ الْعَبْدَ لِشِدَّةِ حُبِّهِ لَوْلَا بِهِ = خداوند به

والدینی که فرزندان شان محبت میکنند رحم میکند)

علوم تربیتی : هنگام خانه تکانی به مادر کمک میکنیم

اطلاعات عمومی : قزاقزستان آلمان تنگه

جغرافیا : به خورشید و سیارات دور آن منظومه شمسی میگویند .

تاریخ : آقای احمدی نژاد رئیس جمهور ششم بودند

مناسبت های ایرانی و اسلامی : چهارشنبه سوری

زبان آموزی : قالی شویی - گرد گیری - خانه تکانی - تمیز کاری -

کاردستی : انداختن سبزه توسط بچه ها برای عید نوروز

نقاشی : شماره (۲۴)

سرود : فصول

ای بچه ها ای بچه ها اسم من ساله اسم من ساله چهارتا بچه دارم اسمشون
فصله اسمشون فصله

فصل اول بهاره با خود شادی میاره فصل دوم تابستون میوه
میشه فراوون

فصل چهارم پاییزه برگ از درخت میریزه فصل چهارم زمستون سرما
میاد به میدون

داستان : اتحاد کبوتران

روزی روزگاری در یک جنگل بزرگ، تعدادی کبوتر زندگی می کردند. در آن نزدیکی یک
شکارچی هم بود که هر روز به سراغ این پرندگان می رفت و تورش را روی زمین پهن

می‌کرد و وقتی پرنده‌ای روی تور می‌نشست آن را شکار می‌کرد. کبوترها از این موضوع خیلی ناراحت بودند، چون کم‌کم تعدادشان کم می‌شد و غم و غصه در جمع آنها نفوذ کرده بود. یک روز کبوتر پیر، همه کبوترها را جمع کرد تا با آنها صحبت کند و بعد همگی با هم تصمیم بگیرند که چه کاری باید انجام دهند تا از دست این شکارچی بدجنس راحت شوند. هر کدام از کبوترها یک نظر می‌دادند و کبوترهای دیگر موافقتشان را اعلام می‌کردند. در بین آنها یک کبوتر دانا بود که در آخر جلسه به دوستانش گفت من فقط یک مطلب را می‌خواهم یادآوری کنم و آن هم این است که همه ما باید قبل از هر چیز و هر کاری اتحاد داشته باشیم، چون هیچ‌کس به تنهایی نمی‌تواند کار بزرگی انجام دهد، مگر آن که در یک گروه هماهنگ باشد. تمام کبوترها با سرهای کوچکشان حرف او را تایید کردند و همه با هم پیمان بستند و بال‌هایشان را یکی‌یکی روی هم گذاشته و یک صدا گفتند ما با هم دشمن را شکست می‌دهیم. فردای آن روز سروکله شکارچی پیدا شد و دوباره تورش را روی زمین پهن کرد و مقداری دانه هم روی تور پاشید و در گوشه‌ای پنهان شد. چندی نگذشت که همه پرندگان با هم روی تور نشستند و مشغول دانه خوردن شدند. شکارچی که خیلی خوشحال شده بود سریعاً تور را جمع کرد و تمام کبوترها داخل تور گیر افتادند و منتظر شدند تا او نزدیک شود. زمانی که شکارچی سر تور را گرفت همه کبوترها با هم به پرواز درآمدند و آنقدر بال زدند و بالا رفتند تا او را از زمین بلند کردند. شکارچی هم دست و پا می‌زد و کمک می‌خواست. کبوتر دانا از بین جمع فریاد زد: پرواز به سمت دریاچه و همه به گفته او عمل کردند و شکارچی را به سمت دریاچه بردند. شکارچی که خیلی ترسیده بود کم‌کم دست‌هایش شل شد و طناب را رها کرد و به داخل دریاچه افتاد و کبوترها هم به وسط جنگل رفتند و تور آنها در جنگل به شاخه درختی گیر کرد. داخل آن درخت یک سنجاب زندگی می‌کرد و سنجاب که دید کبوترها داخل تور گیر افتاده‌اند دوستانش را صدا کرد و همه با هم طناب‌ها را جویدند و کبوترها را از داخل تور نجات دادند. شکارچی هم دیگر هیچ‌وقت آن طرف‌ها پیدایش نشد.

مشاهیر : الکساندر گراهام بل مخترع تلفن در قرن ۱۹ در اسکاتلند به دنیا آمد

زبان انگلیسی : حیوانات (سگ - گربه - گاو - گوسفند)

هفته سوم فروردین ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: بهار(پوشاک - میوه - ماههای بهار)

علوم ریاضی : مفاهیم پشت به پشت

علوم تجربی : اعصاب در بدن انسان - نقش آنها - و اعضای که عصب ندارد

علوم دینی : نماز ظهر - عصر - عشاء هر کدام ۴ رکعت هستند .

علوم قرآنی : بزرگترین قران دستنویس جهان در افغانستان (کابل) می باشد .

حفظ سوره شرح قسمت اول

حدیث : حق فرزند (حَقُّ الْوَلَدِ عَلَى الْوَالِدِ... أَنْ يَسْتَفْرِهَ أُمُّهُ =حق فرزند بر

پدر این است که مادر او را گرامی بدارد)

علوم تربیتی : در فصل بهار مناسب فصل لباس میپوشیم و از میوه های این فصل استفاده میکنیم .

اطلاعات عمومی : قرقیزستان-----فرونزه ----- سوم

جغرافیا : خط فرضی که زمین روی ان میچرخد را مدار می گویند

تاریخ : اقای روحانی رئیس جمهور هفتم بودند

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی :بهار - شکوفه- عید -

کاردستی : درست کردن میوه های بهاری با خمیر بازی

نقاشی : شماره (۲۵)

سرود : پدر

بابای خوب و نازم من با تو سرفرازم تو نعمت خدایی تو

خوب و با وفایی

خدا ترا نگهدار که میروی سر کار قرآن پاک و روشن گفته است
از تو با من

بگشا به رویم اغوش حرفت را میدهم گوش الهی زنده باشی دائم
پاینده باشی

داستان : دریا چطوری درست میشه ؟

یه روز مامان و بابا به همراه نی نی و داداشی، کوله بار سفر بستن و رفتن
سفر؛ سفری شاد و با حال کنار دریا.

مامان و بابا کنار ساحل نشستند. داداشی که عاشق خاک بازی بود توی ساحل
خیس شروع کرد به کندن زمین، می خواست یه چاله بزرگ درست کنه. نی نی هم
نشست کنار داداشی تا هر چی درست می کنه زودی براش خراب **کنه**.

ناگهان نی نی متوجه موجهای زیبای دریا شد خیلی ذوق کرد، بلند شد ایستاد و زد
روی شونه داداشی، و با انگشتش اشاره کرد به دریا و گفت :آبا، آبا... داداشی نگاهی
به دریا انداخت و گفت: نی نی این آبا که خوردنی نیست. نی نی دوباره جیغ می
زد آبا آبا... داداشی گفت اصلا برو خودت بخور. نی نی رفت جلوتر تاجائیکه وقتی
موج میومد آب می ریخت روی کفشای نی نی. نی نی هم می خندید و هی صدا
می زد دادا، دادا

داداشی بالاخره جواب نی نی رو داد، گفت چیه چی می گی ؟ می خوای بدونی
دریا چجوری درست شده؟ همه بچه ها با بیل، آنقدر اینجا رو کندن و کندن و کندن
تا خسته شدن. بعدا باباهاشون هم اومدن، از صبح تا شب، کندن تا یه چاله ی
خیلی بزرگ شده. بعدا یه شلنگ آب گذاشتن توش، از صبح تا شب، آب رفته تو
چالشون تا دریا درست شده. مامان که داشت به حرفهای داداشی گوش می کرد
خندید و گفت : « آخه ،با یه شیلنگ آب، اینهمه آب جمع می شه؟» داداشی گفت :
آره، شلنگشون خیلی بزرگه. شما هنوز از این شلنگها ندیدین.

مامان گفت :مگه خودت دیدی؟ داداشی گفت :آره اون شلنگه که قرمز بود ، از تو آسمون رد شده بود،بابا می خواست بگیرتش در رفت و رفت.... بابا خندید و گفت: خواب دیدی؟ داداشی با صدای بلند گفت: آره ،فردا شب، خواب دیده بودم!!!

حالا همه باهم خندیدن ،وقتی ساکت شدن، نی نی زد به خنده ! راستی بچه ها به نظر شما دریا چطوری درست می شه؟

مشاهیر :گالیله ریاضی دان و دانشمند قرن ۱۶ در ایتالیا به دنیا آمد . کروی بودن زمین رو مطرح کرد

زبان انگلیسی : (فیل - میمون - ببر - شیر)

هفته چهارم فروردین ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: حل مسئله

علوم ریاضی : تقارن

علوم تجربی : اسکلت انسان و استخوان ها

علوم دینی : مواردی که عدد هفت در آن ها به کار رفته عبارتند از : ۱ . ایام هفته ۲ . تقسیم جهان به هفت اقلیم ۳ . هفت طبقه زمین ۴ . هفت طبقه آسمان ۵ . هفت فرشته مقدس در نظر بنی اسرائیل.

علوم قرآنی : اعدادی که مقدس هستند و در قران آمده است (۷- ۳- ۷۰-۴۰-)

حفظ سوره شرح قسمت دوم

حدیث : خاک (إِنَّ الثَّرَابَ رَبِيعُ الصَّبْيَانِ =خاك، بهارِ (تفریحگاه) کودکان
(است)

علوم تربیتی : وقتی مشکلی داریم به اون خوب فکر میکنیم و از والدین مون کمک میگیریم

اطلاعات عمومی : نروژ اسلو کرون

جغرافیا : انواع آب و هوا (گرم و خشک - شرجی - معتدل - کوهستانی - سرد)

تاریخ : در جمهوری اسلامی ایران سه قوه داریم (مقننه - مجریه - قضائیه)

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : مقننه - قانون - مجلس - قضائیه - دادگستری - رئیس جمهور

کاردستی : ساخت بادبزن با کاغذ و تا (اوریگami)

نقاشی : شماره (۲۶)

سرود : هوای پاک

هوای این شهر ما همیشه آلوده است به جای ابر سپید در
دل آن دوده است

چشمه جوشان آن رفته به دیدار خواب پر شده هر گوشه
از بوی بد فاضلاب

کاش هوا روز و شب سالم و پاکیزه بود قلب و نفس
هایمان خالی از انبوه دود

داستان : کرم شب تاب

روز قسمت بود. خدا هستی را قسمت می کرد. خدا گفت : " چیزی از من بخواهید.
هر چه که باشد، شما را خواهم داد. سہمتان را از هستی طلب کنید زیرا خدا بسیار
بخشنده است." و هر که آمد چیزی خواست. یکی بالی برای پریدن و دیگری پایی
برای دویدن. یکی جثه ای بزرگ خواست و آن یکی چشمانی تیز. یکی دریا را
انتخاب کرد و یکی آسمان را. در این میان کرمی کوچک جلو آمد و به خدا گفت :
" من چیز زیادی از این هستی نمی خواهم. نه چشمانی تیز و نه جثه ای بزرگ. نه
بالی و نه پایی ، نه آسمان و نه دریا. تنها کمی از خودت، تنها کمی از خودت را به من
بده." و خدا کمی نور به او داد. نام او کرم شب تاب شد. خدا گفت : " آن که نوری با

خود دارد، بزرگ است، حتی اگر به قدر ذره ای باشد. تو حالا همان خورشیدی که گاهی زیر برگ کوچک پنهان می شوی." و رو به دیگران گفت: "کاش می دانستید که این کرم کوچک، بهترین را خواست. زیرا که از خدا جز خدا نباید خواست." هزاران سال است که او می تابد. روی دامن هستی می تابد. وقتی ستاره ای نیست چراغ کرم شب تاب روشن است و کسی نمی داند که این همان چراغی است که روزی خدا آن را به کرمی کوچک بخشیده است.

مشاهیر : ژرژ پراسیر رمی معروف به هرژه

شهرتش به خلق داستان کمیک «ماجراهای تن تن و میلو» برمی گردد؛ داستانی که به یکی از معروف ترین داستان های مصور جهان تبدیل شد و چنان موفقیتی را برای خالقش به ارمغان آورد که در سال ۲۰۰۳، نام او به تالار مشاهیر کتاب های کمیک اضافه شد. ژرژ پراسیر رمی معروف به هرژه در سال ۱۹۰۷ در بلژیک چشم گشود.

زبان انگلیسی : حیوانات (اسب - گرگ - خرس - شتر)

هفته اول اردیبهشت ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: صلح

علوم ریاضی : آموزش ساعت

علوم تجربی : چهار گروه مواد غذایی (غلات - لبنیات - گوشت - میوه)

علوم دینی : ۷ سال اول زندگی کودکی و بازی میکند - ۷ سال دوم نوجوانی و آموزش میببیند - ۷ سال سوم جوانی است و حلال و حرام یاد میگیرد .

علوم قرآنی : در قرآن هفت تا سلام داریم

حفظ سوره عادیات قسمت اول

حدیث : سرزنش(الْأَفْرَاطُ فِي الْمَلَامَةِ يَشُبُّ نِيرَانَ اللَّجَاجِ = زیاده روی در

ملامت کردن ،آتش لجاجت را روشن میکند)

علوم تربیتی : ما هرگز با کسی دعوا و قهر نمیکنیم و همه انسانها را دوست داریم و از جنگ بیزاریم

اطلاعات عمومی : تاجیکستان دوشنبه سامانی

جغرافیا : حیوانات گرمسیر عباتند از (مار- مارمولک - شتر - عقرب)

تاریخ : قانون هر کشوری در مجلس نوشته میشود .

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : صلح - اشتی - قهر - جنگ - دعوت - شایسته - ناشایست -

کاردستی : درست کردن کبوتر که نماد صلح است با شومیز

نقاشی : شماره(۲۷)

سرود : قهر و اشتی

تو باغچه ها گل کاشتی	خنده رو لب گذاشتی	دیگه با من نکن قهر
این دفعه آشتی آشتی		

خبر خبر خبر خبردار	آی بچه های هوشیار	همیشه آشتی باشین
کسی نبینه آزار		

تو دوست خوب منی	دل منو نشکنی	دنیا قشنگ
نمیشه	با کینه و دشمنی	

پر پرپر پر پرنده	آشتی و شعر و خنده	با هیچ کسی نکن قهر
تا تو بشی برنده		

داستان : دو موش

روزی و روزگاری يك خانه عروسكي بسيار زيبايي در كنار شومينه اتاق قرار داشت .
ديوارهاي آن قرمز و پنجره هايش سفيد بود . آن خانه پرده هاي توري واقعي داشت .
همچنين يك درب در جلوی خانه و يك دودکش هم روی سقفش دیده می شد

این خانه متعلق به دو عروسك بود. يك عروسك بلوند كه لوسيندا نام داشت و صاحبخانه بود ولي هيچوقت غذا سفارش نمي داد. ديگري هم جين نام داشت و آشپز بود اما هيچوقت آشپزي نمي كرد چون غذاهاي آماده از قبل خريداري شده بودند و در يك جعبه قرار داشتند. توي جعبه دو عدد ميگوي درشت قرمز ، يك ماهي ، يك تکه ران ، يك ظرف پودينگ و مقداري گلابي و پرتقال بود. آنها را نمي شد از بشقابها جدا كرد ولي بي نهايت زيبا بودند. يك روز صبح لوسيندا و جين براي گردش با كالسكه عروسكيشان بيرون رفتند. هيچكس در اتاق كودك نبود و همه جا سكوت بود . يكدفعه صداي حركت آرام چيزي به گوش رسيد . صداي خراشيدگي از گوشه اي نزديك شومينه مي امد جائيكه سوراخي در زير قرنيز وجود داشت. تام شستي سرش را براي لحظه اي بيرون آورد و دوباره صداها شروع شد. لحظه اي بعد خانم موشه هم سرش را بيرون آورد . او وقتي ديد كسي در اتاق نيست با جرات و بدون ترس بيرون آمد. خانه ي عروسكي در سمت ديگر شومينه قرار داشت آنها با دقت از روي قاليچه ي مقابل شومينه گذشتند و به خانه عروسكي رسيدند و درب را باز كردند. دو موش از پله ها بالا رفتند و چشمشان به اتاق غذاخوري افتاد . غذاهاي مورد علاقه موشها روي ميز چيده شده بود . قاشق ، چاقو و چنگال هم روي ميز بود و دو صندلي عروسكي هم كنار ميز قرار داشت . همه چيز فراهم بود. آقا موشه خواست تکه ای از ران خوش آب و رنگ را با چاقو ببرد. اما نتوانست چاقو را كنترل كند و دستش را زخمي كرد. خانم موشه گفت: فكر كنم به اندازه كافي پخته نشده و سفت است بايد بيشتر تلاش كني. خانم موشه روي صندلي اش ايستاد و سعي كرد با چاقوي ديگري آنها خرد كند اما نتوانست و گفت : اين خيلي سفت است تکه ران با يك فشار از بشقاب جدا شد و قل خورد و زير ميز افتاد. آقا موشه گفت : آن را ول كن و يك تکه ماهي به من بده. خانم موشه سعي كرد تا با آن قاشق حليي تکه اي از ماهي را جدا كند ولي ماهي به ظرفش چسبيده بود. همانطور كه ماهي به بشقاب چسبيده بود آنها در آشپزخانه روي آتش قرار دادند ولي آن نپخت . آقا موشه خيلي

عصباني شد. تکه ران را وسط اتاق گذاشت و با خاک انداز به آن کوبيد. بنگ، بنگ، و آنرا را تکه تکه کرد. تکه هاي ران به اطراف پرت شدند ولي هيچ چيزي داخل آن نبود. موشها خيلي خشمگين و نااميد شدند. آنها پودينگ، ميگوها، گلابي ها و پرتقال ها را هم شکستند خانم موشه جعبه هاي کوچكي را توي قفسه پيدا کرد که رویشان نوشته بود برنج ، شکر ، چاي ، اما وقتي که آنها را برگرداند بجز دانه هاي قرمز و آبي چيزي داخلش نبود. آنها از ناراحتي تا آنجا که مي توانستند رفتار زشت از خودشان نشان دادند. آقا موشه لباسهاي جين را از کشو در آورد و آنها را از پنجره به بيرون پرتاپ کرد. خانم موشه که داشت پرهائي داخل بالشت لوسيندا را بيرون مي ريخت بيدار آورد که خيلي دلش يك تشك پر مي خواست. او با همكاري اقا موشه بالشت را به طبقه پايين برد و از روي قالپچه جلوي شومينه عبور کردند. رد کردن بالشت از آن سوراخ خيلي مشكل بود اما به هر سختي که بود اين كار را انجام دادند. خانم موشه برگشت و يك صندلي و قفسه كتاب و قفس پرنده و چند تا خرت و پرت ديگر را برداشت و با خودش آورد. قفسه كتابها و قفس پرنده از سوراخ رد نشدند بنابراين خانم موشه آنها را پشت ذغالها رها کرد. او برگشت و يك كالسكه با خودش آورد خانم موشه دوباره برگشت و يك صندلي ديگر با خودش آورد که يكدفعه صدائي را در پاگرد شنيد . او بسرعت به سواخش برگشت و عروسكها وارد اتاق كودك شدند . اما چشمهاي لوسيندا و جين چه ديد! لوسيندا روي اجاق و ژگون شده نشست و به اطراف خيره شد. جين هم به كشوهای آشپزخانه تكيه داد و نگاه كرد . اما هيچكدام حرفی نزدند. قفسه كتابها و قفس پرنده در كنار جعبه ذغالها رها شده بود ولی گهواره و تعدادی از لباسهای لوسيندا را خانم موشه برده بود. البته خانم موشه چند تابه و قابلمه بدرد بخور و مقداری چيزهاي ديگر را برداشته بود. دختر کوچولويی که خانه عروسکی متعلق به او بود گفت : من می روم و يك عروسك پليس می آورم. اما پرستارش گفت: من يك تله موش خواهم گذاشت . اين آخر داستان دو موش بد بود اما آنها خيلي بدجنس نبودند . آقا موشه خسارت آنچه که شکسته بودند پرداخت کرد . چون عيد كرسيمس بود موش و همسرش يك اسكناس داخل جورابهائي لوسيندا و جين انداختند. و خانم موشه هم صبح خيلي خيلي زود با خاک انداز و جاروش به خانه عروسکی آمد تا آن را تميز کند

مشاهیر : لئو تولستوی

کتابی که خیلی از ما ایرانی هم آنرا خوانده و لذت برده ایم. جنگ و صلح با قلم و اندیشه ی زیبای لئو تولستوی

«لئو تولستوی» در خانواده ای اشرافی و ثروتمند، در دهکده یاسنایا پالیانا در ۱۶۰ کیلومتری جنوب مسکو روسیه متولد شد. او مادرش را در دو سالگی و پدرش را در نه سالگی از دست داد و زیر نظر دیگر افراد خانواده و مربیان خارجی تربیت یافت. تولستوی هیچگاه تفاوتی بین کودکان قایل نشد و دانش آموزان نخبه را از دیگران جدا نکرد تا درخورِ توان و استعداد هر کودکی، آموزش مناسب را به آنها ارزانی دارد.

زبان انگلیسی : حیوانات (مرغ - جوجه - موش - الاغ)

هفته دوم اردیبهشت ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: معلم

علوم ریاضی : طبقه بندی

علوم تجربی : وسایل گرما زا و سرما زا

علوم دینی : نماز مغرب ۳ رکعت است

علوم قرآنی : میوه هایی که در قران آمده عبارتند از : انار - انگور - خرما - خیار -

انجیر - زیتون - موز

حفظ سوره عادیات قسمت دوم

حدیث : عجله (العجله ندامه = عجله کردن پشیمانی می آورد)

صبور و با حوصله باش هول نشو، شتاب نکن کاری که صبر نیاز داره با

عجله خراب نکن

علوم تربیتی : وسایل گرما زا و سرمازا برای کودکان خطر ناک و هرگز بدون اجازه
مامان ی بابا به انها دست نمیزنیم

اطلاعات عمومی : فیلیپین مائیل پزو

جغرافیا : پوشش گیاهی مناطق بیابانی (انواع خار ها - کاکتوس ها - گیاهان با
برگ های کوچک و ضخیم)

تاریخ : حقوق کودکان نیز در قانون دیده شده است

مناسبت های ایرانی و اسلامی : روز معلم

زبان آموزی : کولر - شومینه - بخاری برقی - لوله - کلاهک - پنکه سقفی - پنکه
پایه دار -

کاردستی : درست کردن کارت تبریک با شومیز و کاغذ رنگی برای روز معلم

نقاشی : شماره (۲۸)

سرود : معلم

تو دفتر نقاشی عکس یه گل کشیدم گلی از اون قشنگ تر دور و
برم ندیدم

روی گل قشنگم اسم تو را گذاشتم اسمی از اون قشنگ تر واسش
سراغ نداشتم

اسم تو را معلم تو را که مهربانی در باغ علم و ایمان همیشه
باغبانی

داستان : فرشته ها

من و دایی عباس به خیابان رفته بودیم که من ، یک خیابانپرنده فروشی دیدم . به
دایی گفتم : « به دایی گفتم برای من دو تا پرنده کوچک می خرید » دایی پرسید :
((می خواهی با آن چه کنی ؟)) گفتم : « می خواهم آن ها را در یک قفس کوچک و

قشنگ نگه دارم. « دایی گفت: » در خانه حضرت علی (ع) مرغابی هایی بودند که آن ها را کسی به ا مام حسین (ع) هدیه داده بود. يك روز حضرت علی به دخترشان گفتند: این ها زبان ندارند که وقتی گرسنه یا تشنه می شوند بتوانند چیزی بگویند یا از تو چیزی بخواهند. آن ها را رها کن تا از آن چه خدا روی زمین آفریده، بخورند و آزاد باشند. « به پرنده های بیچاره نگاه کردم. به دایی گفتم: » دو تا پرنده برایم می خرید؟ « دایی گفت: قفس هم می خواهی؟ « گفتم: » نه! می خواهم آن ها را آزاد کنم. « دایی گفت: » در روز تولد حضرت علی (ع) تو با آزاد کردن پرنده ها، قشنگترین هدیه را به ایشان می دهی. « من و دایی دو تا پرنده خریدیم و آن ها را آزاد کردیم. پرنده ها پر زدند و به آسمان رفتند، دور دور، جایی نزدیک فرشته ها.

مشاهیر: ارش کمان گیر

ملقب به کمان گیر پهلوان ایرانی در زمان منوچهر شاه که در تیر اندازی سرآمد آن زمان بود و در جنگ میان منوچهر و افراسیاب قرار پرتاب کردن تیری میگذارند تا مرز میان ایران و توران را تعیین کنند ارش از طبرستان تیری پرتاب کرد که در مرو فرود آمد و بعد از آن جاننش را در راه ایران زمین فدا کرد.

زبان انگلیسی: سبزیجات (گوجه فرنگی - سیب زمینی - پیاز - هویچ)

هفته سوم اردیبهشت ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: شادی

علوم ریاضی: آموزش مجموعه

علوم تجربی: خوراکی های مضر و مفید

علوم دینی: ارکان نماز عبارتند از: نیت - قیام - رکوع - سجود- قنوت - تشهد

علوم قرآنی: نام های دیگر قرآن (تنزیل - ذکر - کلام الله - فرقان) است

حفظ عادیات قسمت سوم

حدیث: سخن چینی (ایاکم والنمیمه = از سخن چینی بپرهیزید)

علوم تربیتی : شادی های خود را با دیگران تقسیم میکنیم و برای شادی خود خدا
رو شکر میکنیم

اطلاعات عمومی : سری لانکا کلمبوروپیه

جغرافیا : حیوانات مناطق سردسیر عبارتند از (خرس های قطبی - خرگوش قطبی
- سنجاب قطبی - روباه قطبی)

تاریخ : یونیسف حقوق کودکان را ثبت کرده است و به همه کشورها اعلام نموده
است

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : شادی - خنده - اشک شوق - جشن - تولد - عروسی - سیسمونی
- مهمونی - پارتی -

کاردستی : درست صورتک با لب خندان و شاد

نقاشی : شماره(۲۹)

سرود : نماز

رو پیرهننت چه نقشه نماز صبح دو بخشه نماز ظهر رو خوندم چهار تا
پرنده روندم

حالا خودم میدونم مغرب سه تا بخونم عشا میخونیم چهار
تا خداحافظ تا فردا

داستان : گنجشک فراموشکار

سال ها پیش در جنگلی بزرگ و سرسبز، روی بالاترین شاخه ی بزرگ ترین و
بلندترین درخت، گنجشکی زندگی می کرد.

گنجشک قصه ما؛ روزی تصمیم گرفت که برای دیدن دوستش به خانه ی او برود .
صبح زود به راه افتاد. از جاهای زیادی عبور کرد .اما گنجشک کوچک قصه ی ما یک
مشکل داشت؛ و آن هم این بود که " فراموش کار " بود .او در راه متوجه شد که

خانه دوستش را فراموش کرده کرده است. او از بالای رودی عبور کرد که آن جا یک
قو در حال آب تنی بود. او از قو آدرس خانه دوستش را پرسید اما قو نمی دانست.
او رفت و رفت تا به یک روستا رسید. خیلی خسته شده بود. روی پشت بام خانه
ای نشست تا استراحت کند. تصمیم گرفت به خانه ی خودش برگردد. ولی او آنقدر
فاصله اش از خانه زیاد شده بود که راه خانه ی خودش را هم فراموش کرده بود.
احساس کرد یک نفر به طرف او می آید. ترسید و به آسمان پرید. از بالا دید دختر
بچه ای با یک مشت دانه به طرف او می آید. دخترک به او گفت: « چی شده
گنجشک کوچولو؟ » از من نترس. من می خواهم با تو دوست بشوم برایت غذا
آورده ام. گنجشک گفت: « یعنی تو نمی خواهی مرا در قفس زندانی کنی؟ »
دخترک گفت: « معلوم است که نمی خواهم »! گنجشک گفت: « من راه خانه ام را
گم کرده ام. دخترک گفت: « من به تو کمک می کنم تا راه خانه ات را پیدا کنی،
سپس از گنجشک پرسید: « آیا یادت می آید که خانه ات کجا بود؟ » گنجشک
جواب داد: در جنگل بزرگ روی درختی بسیار بزرگ. دخترک گفت: « با من به
جنگل بیا من به تو کمک می کنم تا آن درخت را پیدا کنی. دخترک و گنجشک
کوچولو باهم وارد جنگل بزرگ شدند. و بعد از ساعت ها تلاش و جست و جو
دخترک توانست خانه ی گنجشک کوچولو را پیدا کند. گنجشک کوچولو پرواز کرد و
روی بالاترین شاخه رفت و نشست و به دختر کوچولو قول داد که از این به بعد،
حواسش را بیشتر جمع کند تا دیگر گم نشود.

مشاهیر: انوشیروان عادل

پادشاه معروف ساسانی که با بنیان گذاشتن قوانین حکومتی - اجتماعی و کشوری
ایران را به مرز با شکوه ترین کشورهای جهان مبدل کرد. او با طغیان مغ های
زرتشتیان مجبور شد مزدک و همه مزدکیان را که مدعی پیامبری شده بودند را از
میان بردارد. او مشهورترین کاخ معماری ایرانی را در عراق پایه گذاشت که تیسبون
نام گرفت ولی بعدها توسط تازیان ویران شد.

زبان انگلیسی: سبزیجات (بادمجان - خیار - کلم - ذرت)

هفته چهارم اردیبهشت ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: گیاهان

علوم ریاضی : آموزش مجموعه تهی

علوم تجربی : جانورانی که در خاک زندگی میکنند

علوم دینی : خمس یعنی دادن یک پنجم از دارایی خود به نیازمندان

علوم قرآنی : هر ۵ ایه را خمس میگویند

حفظ صلوات خاصه امام رضا (ع)

حدیث : صلوات خاصه امام رضا (ع)

علوم تربیتی : گیاهان برای سلامتی ما مفیدند اما ضد عفونی آنها قبل از خوردن فراموش نشود .

اطلاعات عمومی : نیجریه لاگوس نای

جغرافیا : در مناطق سردسیر گیاهان رشد نمیکنند

تاریخ : همه کودکان حق دارند بازی کنند و آموزش ببینند (پیمان نامه حقوق کودک)

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : تهی - خالی - خاک - کرم خاکی -

کاردستی : درست کردن گلدون با دور ریختنی ها و تزئین ان

نقاشی : (۳۰)

سرود : رشد گیاه

من یک گلم ، من یه گلم	بین چه ناز و خوشگلم	اول که گل
نبودم	فقط یه دانه بودم	

یه کودک مهربون منو گذاشت تو گلدون بارون اومد ، آبم
داد خورشید اومد ، نورم داد

بزرگ شدم ، قد کشیدم آبی آسمونو دیدم اگر تو منو دیدی
یک وقت منو نچینی

به من بگید چه ماهی چشم نخوری الهی

داستان : گربه تنها

در يك باغزيبا و بزرگ ، گربه پشمالويي زندگي مي كرد .او تنها بود . همیشه با حسرت به گنجشکها که روي درخت با هم بازي مي کردند نگاه مي کرد. یکبار سعی کرد به پرندگان نزديک شود و با آنها بازي کند ولي پرنده ها پرواز کردند و رفتند. پیش خودش گفت : کاش من هم بال داشتم و مي توانستم پرواز کنم و در آسمان با آنها بازي کنم

ديگر از آن روز به بعد ، تنها آرزوي گربه پشمالو پرواز کردن بود. آرزوي گربه پشمالو را فرشته اي کوچک شنيد . شب به کنار گربه آمد و با عصاي جادويي خود به شانه هاي گربه زد. صبح که گربه کوچولو از خواب بيدار شد احساس کرد چيزي روي شانه هاش سنگيني مي کند .وقتي دو بال قشنگ در دو طرف بدنش ديد خيلي تعجب کرد ولي خوشحال شد خواست پرواز کند ولي بلد نبود . از آن روز به بعد گربه پشمالو روزهاي زيادي تمرين کرد تا پرواز کردن را ياد گرفت البته خيلي هم زمين خورد . روزي که حسابي پرواز کردن را ياد گرفته بود ، در آسمان چرخي زد و روي درختي کنار پرنده ها نشست وقتي پرنده ها متوجه اين تازه وارد شدند ، از وحشت جيغ کشيدند و بر سر گربه ريختند و تا آنجا که مي توانستند به او نوك زدند . گربه که جا خورده بود و فکر چنين روزي را نمي کرد از بالاي درخت محکم به زمين خورد. يکي از بالهايش در اثر اين افتادن شکسته بود و خيلي درد مي کرد شب شده بود ولي گربه پشمالو از درد خوابش نمي برد و مرتب ناله مي کرد. فرشته کوچولو ديگر طاقت نياورد ، خودش را به گربه رساند. فرشته به او گفت : آخه عزيز دلم هر کسي بايد همانطور که خلق شده

، زندگی کند . معلوم است که این پرنده ها از دیدن تو وحشت می کنند و به تو آزار می رسانند . پرواز کردن کار گربه نیست . تو باید بگرددی و دوستانی روی زمین برای خودت پیدا کنی. بعد با عصای خود به بال گربه پشمالو زد و رفت

صبح که گربه پشمالو از خواب بیدار شد دیگر از بالاها خبری نبود . اما ناراحت نشد . یاد حرف فرشته کوچک افتاد . به راه افتاد تا دوستی مناسب برای خود پیدا کند. به انتهای باغ رسید . خانه قشنگی در آن گوشه باغ قرار داشت . خودش را به خانه رساند و کنار پنجره نشست. در اتاق دختر کوچکی وقتی صدای میو میوی گربه را شنید ، با خوشحالی کنار پنجره آمد . دختر کوچولو گربه را بغل کرد و گفت : گربه پشمالو دلت می خواد پیش من بمانی . من هم مثل تو تنها هستم و هم بازی ندارم . اگر پیشم بمانی هر روز شیر خوشمزه بهت می دم. گربه پشمالو که از دوستی با این دختر مهربان خوشحال بود میو میوی کرد و خودش را به دخترک چسباند.

مشاهیر : والتر دیسنی که به والت دیسنی مشهور است نقاشی امریکایی بود که کارتون های معروف اون ((میکى موس)) و ((الیس در سرزمین عجایب)) است یکی از زیباترین شهر های کودک را به نام والت دیسنی در امریکا ساخت که شخصیت های کارتونى در ان زندگى میکنند

زبان انگلیسی : سبزیجات (نخود - قارچ - فلفل سبز - فلفل قرمز)

هفته اول خرداد ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: مسئولیت پذیری

علوم ریاضی : آموزش وزن

علوم تجربی : نور و تشکیل سایه

علوم دینی : زکات یعنی بخشی از دارایی خود را به دیگران ببخشیم

علوم قرآنی : هر ده ایه را عشر میگویند

حفظ سوره بنیه قسمت اول

حدیث : حمام (نعم البیت الحَمَّام = حمام چه جای خوبی است)

برای شستن تن حمام چه جای خوبیست میکروبها در فرارن
شامپو و صابون عالیست

تمیزی و شادابی نشان پاکیزگی است شستن و خوشبو شدن
یه هدیه الهی است

علوم تربیتی : ما هر کاری که انجام دهیم چه خوب و چه بد مسئولیت ان را
میپذیریم

اطلاعات عمومی : اوکراین کی اف گریونا

جغرافیا : حیوانات مناطق استوایی (کانگورو - کو آلا - سنجاب - طوطی)

تاریخ : همه کودکان حق دارند یک خانواده و یک خانه داشته باشند (پیمان نامه
حقوق کودک)

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : مسئولیت - پذیرش پذیرفتن - زکات - وزه - کیلو - گرم - پوند -

کاردستی : درست کردن کارت دعوت برای جشن پایان سال

نقاشی : شماره(۳۱)

سرود : اذان

اتل متل پروانه نشسته روی شانه صدا میاد چه نازه
میگه وقت نمازه

به این صدا چی میگن میگن اذان اقامه شیطونه ناراحته
دنبال یه فرصته

میگه آهای مسلمون نماز رو بعدا بخون

داستان : میمون بی ادب

یکی بود یکی نبود در یک جنگل بزرگ چندتا میمون وسط درختها زندگی میکردند در بین آنها میمون کوچکی بود به نام قهوه ای که خیلی بی ادب بود. همیشه روی شاخه ای می نشست و به یک نفر اشاره میکرد و باخنده میگفت اینوببین چه دم درازی داره اون یکی رو چه پشمالو وزشته وبعد قاه قاه میخندید. هر چه مادرش اورانصیحت میکرد فایده ای نداشت.

تا اینکه یک روز در حال مسخره کردن بود که شاخه شکست و قهوه ای روی زمین افتاد. مادرش اوراپیش دکتربینی میمون پیربرد. دکتر اورامعاینه کرد و گفت دستت آسیب دیده و تو باید شیرنارگیل بخوری تا خوب شوی.

چند دقیقه بعد قهوه ای بقیه میمونها را دید که برایش شیر نارگیل آورده بودند. او خیلی خجالت کشید و شرمند شد و فهمید که ظاهر و قیافه اصلا مهم نیست بلکه این قلب مهربونه که اهمیت داره، برای همین از آن ها معذرت خواهی کرد و هیچوقت دیگران را مسخره نکرد

مشاهیر : کاوه اهنگر

که چرم پاره خود را بر سر نیزه زد و ضحاک تازی را از تخت پادشاهی به زیر افکند و بعدها چرم وی درفش ملی کاویانی مبدل شد . کاوه با یاری مردم ضحاک تازی را در کوه دماوند حبس کرد و فریدون را به سمت پادشاه ایران نشاند .

زبان انگلیسی : صفات (خوب - بد - بلند - کوتاه)

هفته دوم خرداد ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: خشم

علوم ریاضی : تناظر یک به یک

علوم تجربی : محل زندگی جانوران

علوم دینی : به پیروان موسی یهودی میگویند و نام کتاب آنها تورات است

علوم قرآنی : رکوعات قران ۵۴۰ رکوع است .

حفظ سوره بنیه قسمت دوم

حدیث : علی (ع) (معاشر الناس احبوا علیاً = ای مردم علی را دوست
بدارید)

فرمد این سخن را پیامبر خوب ما ای مردمان دنیا دوست بدارید علی
را

علوم تربیتی : هنگام خشم ابتدا سکوت میکنیم و بعد یک لیوان اب سرد میخوریم و
وقت خشم حرف ناشایست نمیگوییم

اطلاعات عمومی : بلژیک بروکسل یو رو

جغرافیا : لایه ای که باعث میشود اشعه های خطرناک خورشید به زمین نرسد لایه
ازن نام دارد

مثل فیلتر فقط اشعه های مفید خورشید را به زمین میرساند .

تاریخ : همه افراد زیر ۱۸ سال شامل حقوق کودک میشوند (از تولد تل ۱۸ سالگی)

مناسبت های ایرانی و اسلامی : رحلت امام خمینی (سره)

زبان آموزی : خشم - خشمگین - شکستن - پرتاب کردن - زدن - فریاد زدن -

کاردستی : درست کردن کیسه های پنبه ای برای خالی کردن خشم کودک (هروقت
عصبی یا خشمگین شدند ان کیسه رو پرت کنند .)

نقاشی : شماره (۳۲)

سرود : مرغ بد اخلاق

در خانه دارم مرغی بد اخلاق بی حال و اخمو با هیכלی چاق

با اینکه مرغم بی حال و اخموست یک عالمه تخم توی دل
اوست

غر می زند او با قد قدایش باید بریزم دانه برایش
یک مشتم گندم صبحانه ی اوست هر روز یک تخم در لانه ی
اوست

داستان : انگوری و خاله پیش پیش

یکی بود یکی نبود ، زیر گنبد کبود غیر از خدای خوب و مهربون یه گربه سیاه کوچلو
بود که اسمش انگوری بود .

یه روز مامان صداش زد و گفت : ((انگوری جان ! امروز این ظرف پنیر رو برای خاله
پیش پیش ببر توی راه مواظب سگ ها باش . سگ ها دشمن گربه ها هستند و
انها رو دنبال میکنند و میگیرند و میخورند))

انگوری گفت : ((چشم مامان مواظبم)) .

و پنیر رو در سبد کوچکی گذاشت و به راه افتاد و خاله پیش پیش در یه دهکده
دیگه زندگی میکرد

انگوری رفت و رفت . او تا آن روز هیچ سگی را ندیده بود . انگوری از کنار مزرعه ای
می گذشت که حیوان سبز کوچکی دید . او وسط راه نشسته بود و اطراف را نگاه می
کرد .

انگوری با خود گفت : «نکند این سگ باشد؟ ولی با این کوچولویی چطوری می
خواهد مرا دنبال کند و بگیرد؟»

انگوری جلو رفت و با صدای بلندی گفت : «سلام آقا سگه! حتماً خیلی دلت می
خواهد که مرا دنبال کنی و بگیری.»

آن حیوان سبز، یک قورباغه بود. با صدای بلندی خندید، قورقور کرد و گفت: «چه گربه کوچولوی نادانی هستی! من که سگ نیستم. قورباغه ام. حالا راحت را بگیر و برو. اگر واقعاً یک سگ دیدی، خیلی مراقب باش ((»..

انگوری دوباره به راه افتاد. رفت و رفت. این بار یک حیوان سفید کوچولوی پشمالو دید.

انگوری فکر کرد: «چه حیوان قشنگی! حتماً مثل قورباغه بی آزار است!»

بعد گفت: «سلام پشمالو سفیده! تو این دور و بر سگ دیده ای! البته فکر نمی کنم هیچ سگی بتواند مرا بگیرد!»

حیوان سفید پشمالو که یک سگ بود، واق واقعی کرد و گفت: «معلومه که این دور و برها یک سگ دیده ام! خودم و به طرف انگوری پرید!»

انگوری فرار کرد، آن هم چه فراری! سبدش را انداخت و از درختی بالا رفت.

سگ سفید مدتی زیر درخت ماند و واق واقعی کرد. بعد هم خسته شد و از آنجا رفت.

انگوری باز هم مدتی روی درخت ماند و دید که هیچ خبری از آقا سگه نیست. آرام آرام پایین آمد و گفت: «کی فکر می کرد که آن حیوان سفید پشمالو یک سگ باشد؟»!

بعد سبدش را برداشت و دید که پنیر سرجایش است. آن وقت با احتیاط به طرف خانه خاله پیش پیش به راه افتاد.

قصه ما به سر رسید و کلاغه به خونه اش رسید

مشاهیر : پروفیسور مجید سمیعی

رئیس انجمن جراحان مغز جهان و افتخار ایران و ایرانی است

زبان انگلیسی : صفات (لاغر - چاق - بزرگ - کوچک)

هفته سوم خرداد ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: علوم دینی

علوم ریاضی : ترتیب منطقی

علوم تجربی : مراحل تشکیل نان

علوم دینی : به پیروان عیسی (ع) مسیحی یا ترسا میگویند و نام کتاب آنها انجیل است

علوم قرآنی : نزول قران ۲۳ سال طول کشید

حفظ سوره بنیه قسمت سوم

حدیث : ((علیک السواک = مسواک بزنید))

خوشبو کنید با مسواک دهان و دندانها رو خوشحال کنید با این کار خدای مهربان رو

علوم تربیتی : از اصراف نان پرهیز میکنیم و در نگهداری ان کوشا هستیم

اطلاعات عمومی : بلغارستان صوفیه لو

جغرافیا : الودگی هوا به دلیل استفاده بیش از حد از ماشین ها و کارخانه ها سوراخ شده است (آسیب دیده است)

تاریخ : همه کودکان دنیا اعم از مسلمان - مسیحی و...و سیاه - سفید - سرخ - زرد و... مشمول حقوق کودک هستند

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : مشمول - سفید پوست - سرخ پوست - بلغارستان

کاردستی : درست کردن نان توسط کودکان

نقاشی : شماره(۳۳)

سرود : نان

دانید من که هستم من نان تازه هستم خوش عطرم و برشته عطرم به
جان سرشته

زینت سفره هایم قوت دست و پایم حاصل کار یاران خوراک صد
هزاران

حکایتم دراز است در من هزار راز است بشنو تو سرگذشتم چه بودم و
چه گشتم

گندم بودم در آغاز گندم ناز و طناز دهقان پیر مرا کاشت زحمت کشید تا
برداشت

هر روز و شب داد ایم ببین چقدر شادایم از رنج و کار دهقان کم کم شدم
شکوفان

قدم بلند شد کم کم بوسید رویم را شبنم به به به خوشه هایم گندم با
صفایم

شد ساقه ام طلایی آی برزگر کجایی پیشم بیا شتابان با داس و تیر بران
درو کرد مرد دهقان برد پیش آسیابان اردم کرد آسیا بان خمیر شدم پس از
آن

گذاشت رو پارو نونوا چید تو تنور خمیر را گرفتم از اتنیش جان یواش
یواش شدم نان

دهها تن گرم کارند شب تا سحر بیدارند تا نان شود مهیا آید به سفره ما
ای که میخوری نان را بدان تو قدر ان را

داستان : مرغ سرخ پا کوتاه

یکی بود یکی نبود، غیر از خدا هیچ کس نبود- یه مرغ سرخ پا کوتاه، افتاد توی مزرعه راه- مزرعه سبز و قشنگ، درخت و گل رنگ و وارنگ - به دنبال دونه می گشت، مزرعه بود مثل یه دشت - هر جا که یک دونه می دید، با نوکش اونو بر می چید - خوردن دونه عالی بود، جا دونی فردا خالی بود - با خود می گفت این پا کوتاه، هر روز می افتی توی راه؟ - این بیخودی یه کاره، بکن یه فکر چاره - یک هو میون گندما، دانه ای چید مثل طلا - گندمو برچید از زمین، گفت به خودش بخت و ببین - میرم که گندم بکارم، حاصل اونو بردارم - با خوشحالی قدم زنون، این مرغ خوشبخت زمون - اومد کنار مزرعه، با قد قدا گفت به همه - میخوام که گندم بکارم، حاصل اونو بردارم - آی کی میاد گندم کاری، آی کی میاد گندم کاری - آی کی میاد، آی کی میاد، آی کی میاد - پیش سگه رفت، واق و واق و واق - آقا سگه گفت : من نمیام - پیشی خیلی تپل میلی بد بیکاری، میای به یاری بکنی کاری - اما پیشی گفت: من نمیام - کوآ کوآ اردک خوب، صبح تا غروب میون جوب - کاری بکن یاری بکن، با من هم آوازی بکن - بیا که گندم بکاریم، حاصل اونو برداریم - اردکه گفت : من نمیام، آهای گاو زرد که نداره درد - با زور زیاد یاری میاد، گاو نازی کرد با خاک بازی کرد - با کرشمه گفتمن نمیام - مرغ پا کوتاه، باز افتاد به راه - گفت: خیلی خوب دانه می کارم، در دل خاک دانه می دارم - آفتابی تابید، بارانی بارید، گندم پا گرفت - دانه تو خوشه، کم کم جا گرفت - مرغ پا کوتاه، باز افتاد به راه گفت: کی میاد بریم درو، آی کی میاد بریم درو - اردکه گفت من نمیام، باز گاو گفت من نمیام - داس و گرفت لای پرش، نگاهی کرد دور و برش - دید کسی نیست درو کنه، گندمارو ولو کنه - گندمو خرمن میکنم، هر کاری بود من می کنم

باز دوباره مرغ قشنگ، بال زد و وایساد سر سنگ - گفت: قد قدا یاری کنید، بیایید و همکاری کنید - گندمارو هوا کنید، کاه و از اون جدا کنید - باز سگه گفت: من نمیام، گربه گفت: من نمیام - گندم و آرد کرد پا کوتاه، آرد و الک کرد پا کوتاه - آرد و خمیر کرد پا کوتاه، خمیر و نون کرد پا کوتاه - بوی نون داغ و تازه، چرا در خانه بازه - نون لذیذ و تازه، مرغه به خودش می نازه

اردکه گفت: من نون می خوام، گربه گفت: من نون می خوام - باز سگه گفت، باز گاو گفت من نون میخوام

گفت روز کار کجا بودین؟ که ناگهان پیدا شدین؟ - روزی که روز کار بود، زحمت و کار به بار بود

هی داد زدم یاری کنید، بیایید و همکاری کنید - زحمت که بود فراوون، نون نمیدم براتون

نون مال جوجه هامه، نوش جون بچه هامه

مشاهیر : انوشه انصاری

رئیس موسسه تکنولوژی شرکت مشهور تل کام و نخستین زن مسلمن و ایرانی جهان است که به فضا سفر کرده است

زبان انگلیسی : اشیاء (صندلی - میز - تخت خواب - فرش)

هفته چهارم خرداد ماه (گروه ۶ سال) :

واحد کار: دستها (خداحافظی - نوازش و)

علوم ریاضی : مجموعه نا همگون

علوم تجربی : مراحل تشکیل باران و رنگین کمان

علوم دینی : حج از فروغ دین است و یعنی به زیارت خانه خدا رفتن و به کسی که حج میرود حاجی میگویند .

علوم قرآنی : سوره هایی که با بنی ادم و یا ایها الناس هست مکی است و سوره هایی که با یا ایها الذین امنوا است مدنی (در مدینه) نازل شده است

حفظ سوره قسمت چهارم

حدیث : معلم (تواضعوا لمن تعلّمون منه = نسبت به آموزگار خویش فروتن باشید)

هزار هزار چیز قشنگ یاد داده است آموزگار فروتنی کن پیش او به او خوب احترام بگذار

علوم تربیتی : برای احترام به دیگران هنگام احوالپرسی به آنها دست می‌دهیم

اطلاعات عمومی : استرالیا ----- کانبرا ----- دلار

جغرافیا : کازون بزرگترین رود ایران است .

تاریخ : تولد کودک بلافاصله پس از به دنیا آمدن ثبت می‌شود و از حقوقی مانند حق داشتن نام، کسب تابعیت و در صورت امکان، شناسایی والدین و قرار گرفتن تحت سرپرستی آنها برخوردار می‌باشد.

مناسبت های ایرانی و اسلامی :

زبان آموزی : بای بای - بدرود - خدا نگهدار - خداحافظ - به امید دیدار -

کاردستی : برش عکس دست کودک با شومیز و وصل کردن دست ان به ساق با دکمه جفتی

نقاشی : شماره (۳۴)

سرود : چرخه آب

سلام عزیز دلم	دلبندم و خوشگلم	گرما و نور
خورشید	وقتی به دریا تابید	

آب ها بخار می شوند	هی بالاتر می روند	جمع که شدند
بخارها	ابر می شوند چه زیبا	

وقتی به هم می خورند	تولید برق می کنند	سپس باران می بارد
شادابی هدیه دارد		

قطره و قطره کم کم	از کوه و صحرا با هم	جویبار و سیلاب می شوند
تا باز به دریا برسند		

داستان : ارزوی عسل

یکی بود یکی نبود. زیر گنبد کبود غیر از خدای خوب و مهربون دختر کوچکی بود به نام عسل که همیشه در حیات، کنار باغچه می نشست به گنجشک‌هایی که در آسمان بودند نگاه میکرد و آرزو میکرد ((ای کاش من هم یک گنجشک بودم!))

آن وقت هر جا دوست داشتم میرفتم و در آسمان پرواز میکردم. یک روز همین طور که در فکر و خیال بود، احساس کرد کوچک شده است! وقتی به خودش نگاه کرد، دید آرزویش برآورده شده و به یک گنجشک تبدیل شده است. با خوشحالی به آسمان پرید و پرواز کرد، او از اینکه گنجشک شده خیلی خوشحال بود، تا اینکه خسته و گرسنه شد و روی شاخه درختی که پراز گنجشک بود نشست. گنجشکی کنار او آمد و گفت: بچه بچه جون اینجا چی می‌خواهی؟

عسل گفت: من خسته و گرسنه ام. گنجشک قاه قاه خندید و گفت: تو یک گنجشکی و خودت باید برای خودت جا و غذا پیدا کنی. الان هم از اینجا برو چون باید از قبل جا می‌گرفتی! عسل شروع به گریه کرد، در همین موقع دستی او را تکان داد.

مادرش بود! بله بچه‌ها، عسل کنار باغچه خوابش برده بود و خواب دیده بود. او فهمید که هر آرزویی مشکلات خودش را دارد و هیچ وقت نمی‌توان بی‌گدار به آب زد.

مشاهیر: ابو نصر فارابی متولد فاراب ترکستان فیزیکدان - موسیقی شناس و فیلسوف ایرانی بود.

زبان انگلیسی: مکان (شهر- استان - کشور - روستا)

دوستان با عدم ارسال فایل‌های قاصدک از زحمات تهیه‌کننده ان (دکترای مدیریت آموزشی (ب- نظری)) قدردانی میکنیم

ما میدانیم دزدی تنها از دیوار مردم بالا رفتن نیست

ارسال فایل‌های مختلف بدون رضایت تهیه‌کننده یک نوع سرقت است.

ممنون که توجه کردید .

ما را به دوستان خود معرفی کنید .

مدیر فروش فایل های آموزشی قاصدک

اسد زاده ۰۹۳۳۸۶۸۹۸۹۳

تلگرام همین شماره



آموزا مرجع آموزش های متنوع

۰۲۱-۸۸۱۷۳۸۲۳